

السیف

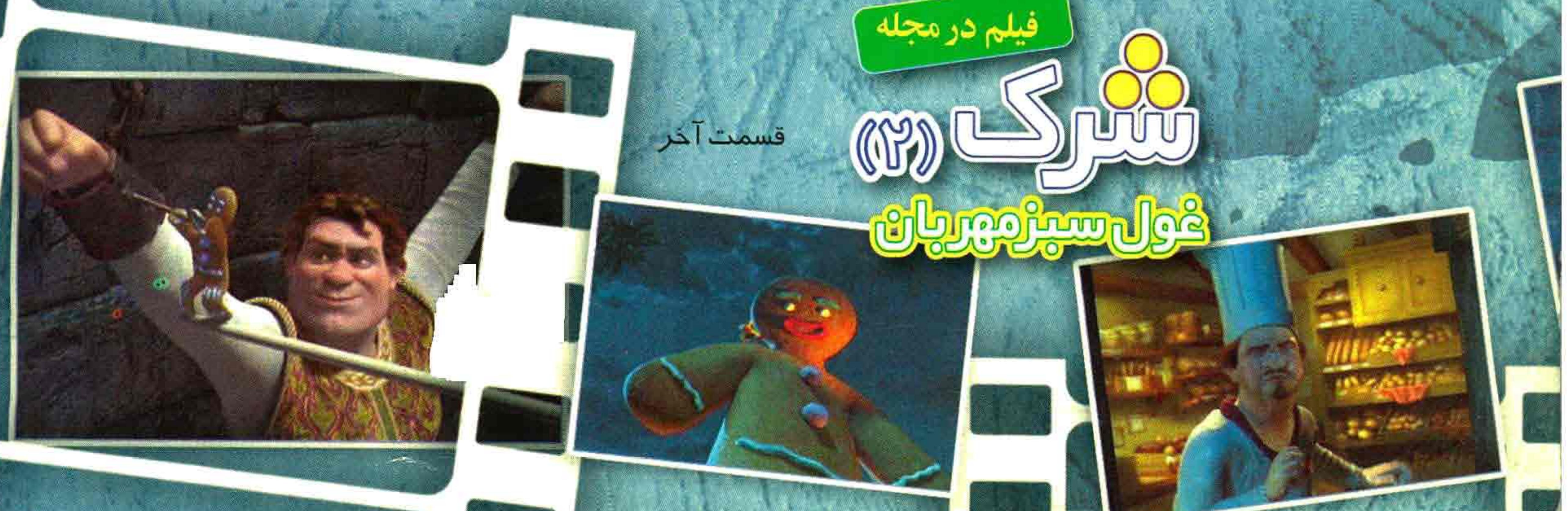
سال پنجم، شماره ۵ آبان ۱۳۸۴ • پنج شنبه ۲۰۷ • ۱۵۰ تومان



فیلم در مجله

شرک (۲)

قسمت آخر



مسابقه ویژه

شهادت حضرت علی (ع) (ویژه آبان ماه)

همان طور که روی جلد می‌بینید، تصویر نمایانگر یکی از خصوصیات اخلاقی حضرت علی (ع) در کمک به مستمندان است. حتماً خیلی از شما عزیزان، داستان‌های فراوانی از بزرگی و عظمت آن حضرت، شنیده و خوانده‌اید. یکی از ویژگی‌های اخلاقی ایشان، کمک کردن و بردن کیسه‌های آذوقه، در لباس ناشناس و نیمه شب‌ها، به پشت در خانه‌های مستمندان بود که تصویر روی جلد هم آن را نشان می‌دهد. اگر دققت کنید، در پشت جلد کنار تصویر، قادری مشخص شده است که داخل آن ۴ قطعه تصویر را می‌بینید. این ۴ قطعه تصویر، مربوط به ۴ نقطه متفاوت از تصویر روی جلد و پشت جلد است که فقط یکی از آن‌ها کاملاً شبیه تصویر است و بقیه با تصویر اصلی فرق‌هایی دارند.

شما باید این تصویر کاملاً شبیه را پیدا و مشخص کنید. تا ۲ هفته بعد از انتشار این شماره، فرصت دارید تا پاسخ‌هایتان را به نشانی مجله بفرستید. یادتان باشد روی پاکت نامه بتویسید: «مربوط به مسابقه ویژه شهادت حضرت علی (ع)، آبان ماه»

مدیر مسؤول: مهدی ارجانی
سردبیران: افشنین علاء - سیامک سرمدی
مدیر هنری: احمد قائمی مهدوی
تصویرگر: محمد حسین ملوانیان
مدیر داخلی و طراح بازی جلد: نادیا علاء
مدیر اجرایی: اشکان قمیشی
عکس: امیر محمد لاجورد
حروفچین: نیرالسدات والاتبار
توزيع: فرخ فیاض
امور مشترکین: محمد رضا اصغری

لیتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر عروج
نشانی: خیابان انقلاب - چهار راه حافظ - پلاک ۹۶۲
تلفن: ۰۶۷۱۲۲۱۱ - ۰۶۷۰۶۸۳۳

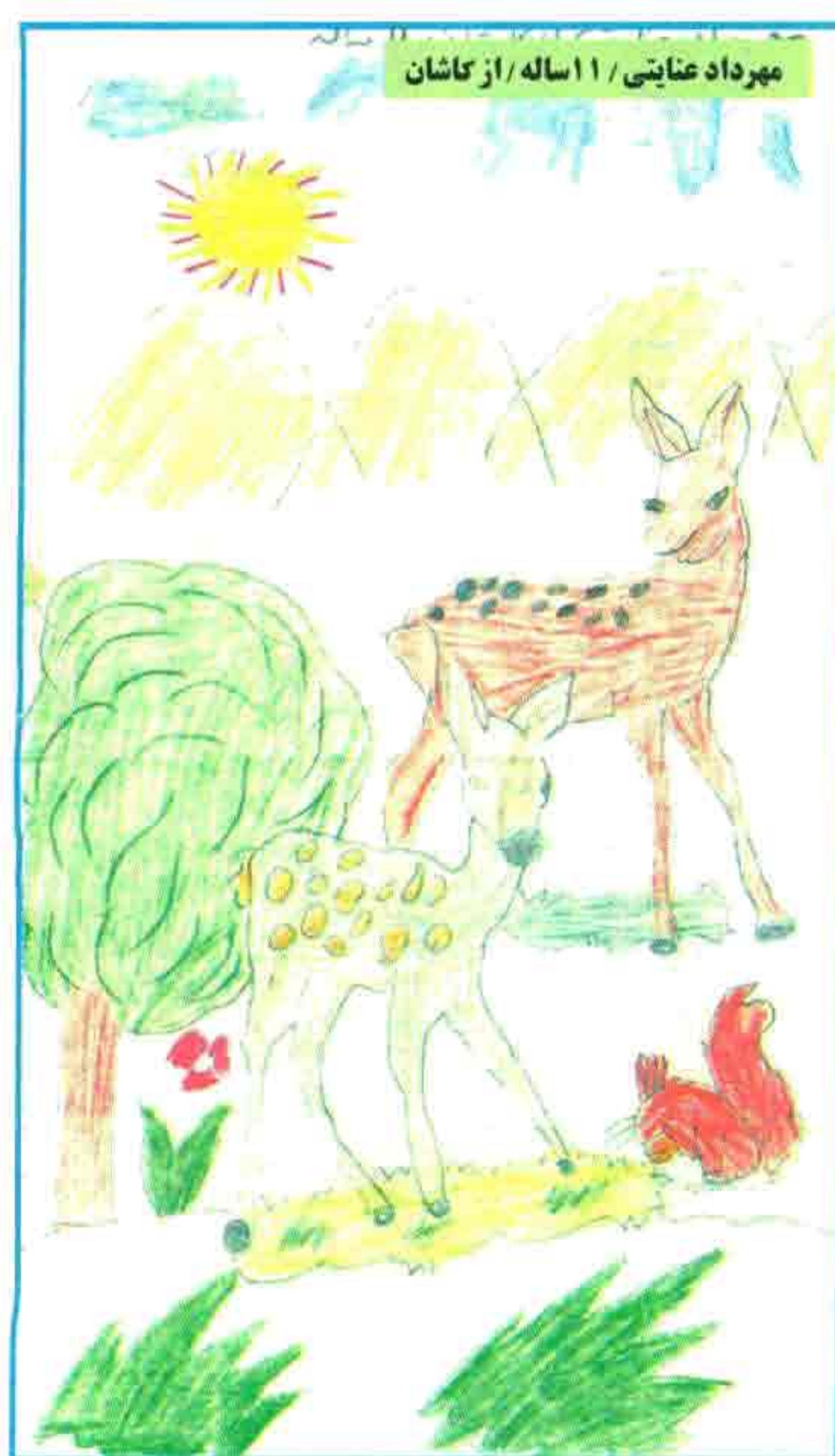
□ مقدمه

هفته‌های گذشته دیدید و خواندید که شرک و فیونا در سرزمین مادری فیونا دچار توطئه‌ای شدند. فرشته و پسرش چارمینگ با همکاری پدر فیونا، طراحان اصلی این توطئه بودند. آنها می‌خواهند شرک را از میان بردارند تا صاحب تاج و تخت سرزمین «خیلی خیلی دور» شوند. در حالی که مراسم عروسی فیونا و چارمینگ در حال انجام است، شرک و دوستانش در سرداشی زندانی شده‌اند. و حالا ادامه ماجرا...

فیلم در مجله

شرک (۲)
خول سبز سر بر باران

قسمت آخر



بُوی خدا

یک هاله‌ای زیبا
دور زمین پیدا
هم چون لباسی نو
در دامن صحرا
هر رنگ شادابش
ساز صفا دارد
در قلب پر مهرش
بوی خدا دارد
در چشم‌های پاکش
عکس سمن پیداست
در باغ سرسبزش
بوی چمن پیداست
هر ببلی آن جا
یک سایه‌بان دارد
با شبیم و خورشید
او لاله‌می کارد
روز زمین هاله
شاداب و خندان است
با مریم و سوسن
در باغ و بستان است

محبوبه داوودی کانون پرورش
نقیر کودکان و نوجوانان سپاه

«بیترین روز زندگی من»

ساناز! ساناز! بلند شو! من خواهیم برویم خانه‌ی عمه ایران! لطفاً از این جمله تعجب نکنید بلکه این جمله صدای گوشنوایی بود که صبح کله‌ی سحر به وسیله مامان در فضای آتاق طینی می‌انداخت. قرار بود برویم خانه‌ی عمه ایران. من هم خیلی خوشحال بودم ولی خوابیم می‌آمد. به هر جان کنندی بود از تخت خواب بلند شدم دست و صورتم را شستم. موهایم را شانه کردم و صحابه‌ام را هم خوردم. فکر می‌کنم بعد از نیم ساعت یا یک ساعت بود که مامان گفت: «بچه‌ها، بروید کم کم حاضر شوید».

* * *

الآن در خانه‌ی عمه ایران هستیم. من می‌دانستم که رفتن به خانه‌ی عمه مساوی است با جمع شدن تمام اهل فامیل. به خاطر همین هم روزی نبود که ما به خانه‌ی عمه برویم و به ما بد گذرد. آرمین و آرمان و امیر حسین، پسرهای شر فامیل و همیزی‌های من هم آنجا بودند. بعد از خوردن نیار تصمیم گرفتیم برویم به کتابخانه‌ای که نزدیک خانه‌ی عمه ایران بود و کتاب‌هایی را هم خریداری کنیم. بعد از اینکه خرید کتاب تمام شد. در بیرون کتابخانه ناگهان چشمم به دکه‌ی روزنامه‌فروشی افتاد. اتفاقاً روز سه شنبه بود و دقیقاً همان روز مجله‌ی دوست کودکان توزیع می‌شد. دوان دوان به سمت روزنامه‌فروش رفت. واقعاً شانس آوردم چون فقط یکی از مجله‌های مانده بود. در ماشین نشسته بودیم و من داشتم مجله را ورق می‌زدم که ناگهان دیدم در صفحه‌ی یکی مانده به آخر مجله نوشته شده بود: «از دفترچه خاطرات یک دانش آموز» در پایین مطلب هم اسم من نوشته شده بود. چنان جیغی زدم که پرده‌ی گوش همه پاره شد. پیش خودمان بماندها فکر می‌کنم پرده‌ی گوش خودم هم پاره شده!

خلاصه، آن روز همه از عصر تا شب مجله به دست مطلب مرا برای هم‌دیگر می‌خواندند و تشویق می‌کردند. خودم که داشتم از خوشحالی بال درمی‌آوردم. راستی! آرمین و آرمان که گفتم از پسرهای شر فامیل هستند هم برای اویین بار دست از سر فوتبال و کامپیوتر و... برداشتند و مرتب از من راهنمایی می‌گرفتند و در مورد مجله تحقیقات لازم را انجام می‌دادند. خلاصه باید بگوییم که آن روز یکی از بیترین مجله‌های را باز نکردم و گرنه ...

ساناز نیکین / از تهران

در حالی که شرک و دوستانش در سرداد زندانی بودند، شرک، پینو کیو و بقیه قهرمانان قصه‌ها را صدا زد که از بالا به آنها نگاه می‌کردند.



علاوه بر اینکه ارتش، دوران بازسازی پس از انقلاب را می‌گذراند، سپاه تازه تاسیس پاسداران انقلاب اسلامی هم که به فرمان امام تشکیل شده بود، در آغاز راه بود و نیرو، تجهیزات و تجربه کافی در اختیار نداشت. صدام به خوبی از این نقاط ضعف، آگاه بود. او اطمینان داشت که نظام اسلامی توان مقابله با لشکر کشی وسیع او را ندارد. به همین جهت، نقشه جغرافیایی عراق بزرگ را هم آماده کرده بود. در این نقشه، استان خوزستان به طور کامل و بخش‌هایی از استان‌های غربی کشورمان، جزو خاک عراق دیده شده بود.

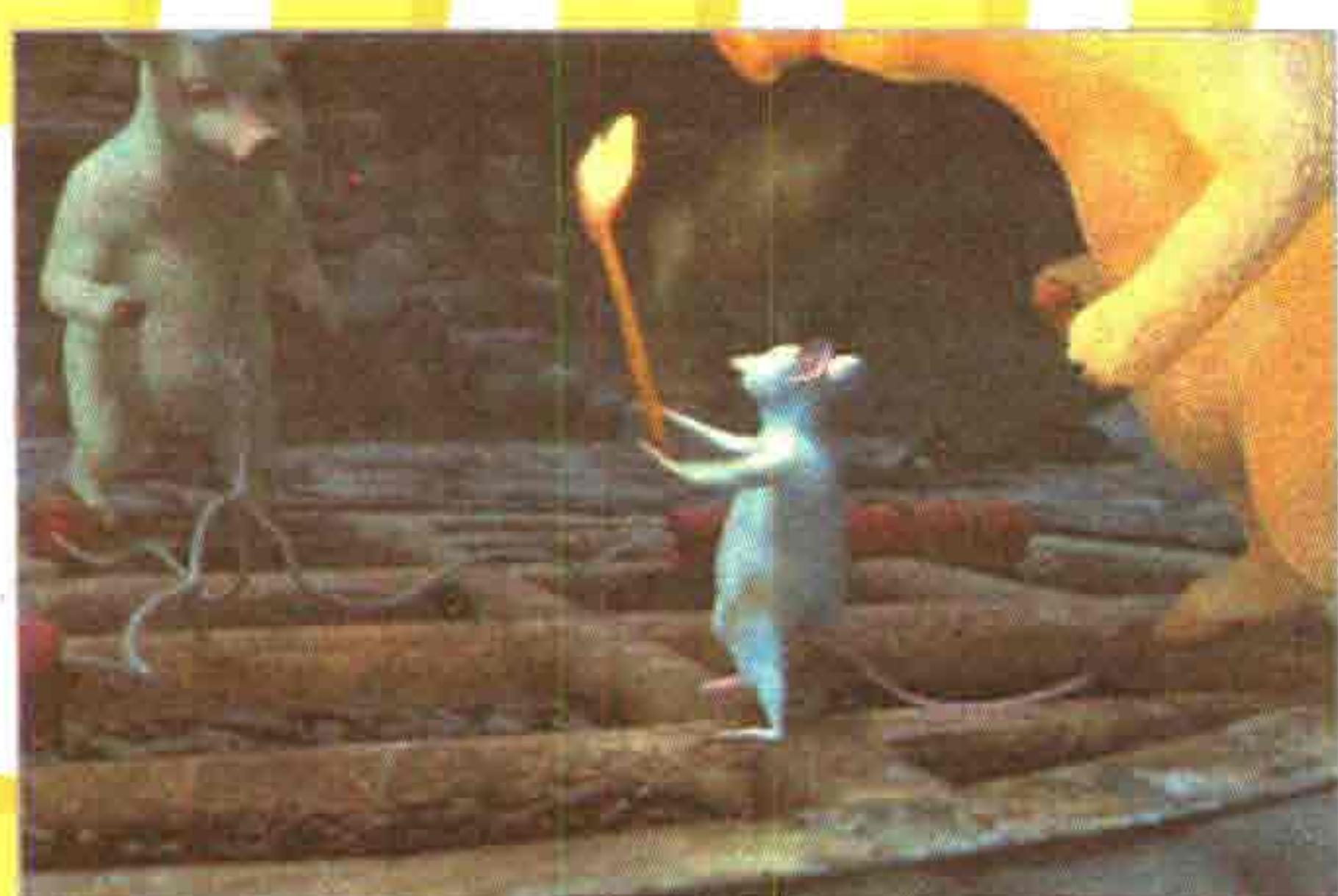
هنگامی که خبر آغاز جنگ عراق علیه ایران در جهان پخش شد، همه سازمان‌ها و قدرت‌های بین‌المللی سکوت کردند. این سکوت، نشان می‌داد که آنها تا چه اندازه با جمهوری اسلامی کینه و خصوصیت دارند. در این شرایط، وضعیت بسیار دشواری برای تصمیم‌گیری به وجود آمده بود. ایران در برابر عمل انجام شده قرار گرفته بود. در این حالت، راه اول، تصمیم مردم و مسئولین نظام قرار داشت. راه اول، تصمیم به مقاومت در جنگی که نیروهای دو طرف در آن با هم برابر نیستند و عاقبت جنگ هم مبهم و نامشخص است، و راه دوم، تسليم شدن در برابر خواست آمریکا به منظور اینکه، صدام عقب‌نشینی کند. راه دوم به معنی دست کشیدن از اصول انقلاب و اسلام هم بود.

این وضعیت، امام را به تردید در تشخیص وظیفه خود دچار نکرد. او سال‌ها قبل، حکم جهاد و دفاع را در رساله علمیه خود به عنوان تکلیف الهی آورده بود. امام به این فرموده قرآن کریم ایمان و اعتقاد کامل داشت که فرموده بود: «چه بسیارند سپاهیانی اند که به اذن [جازه] خدا بر سپاهی بزرگ چیره شده‌اند و خداوند با صابران است.» ...

(ادامه دارد)



آنها عملیات نجات را
آغاز می‌کنند.

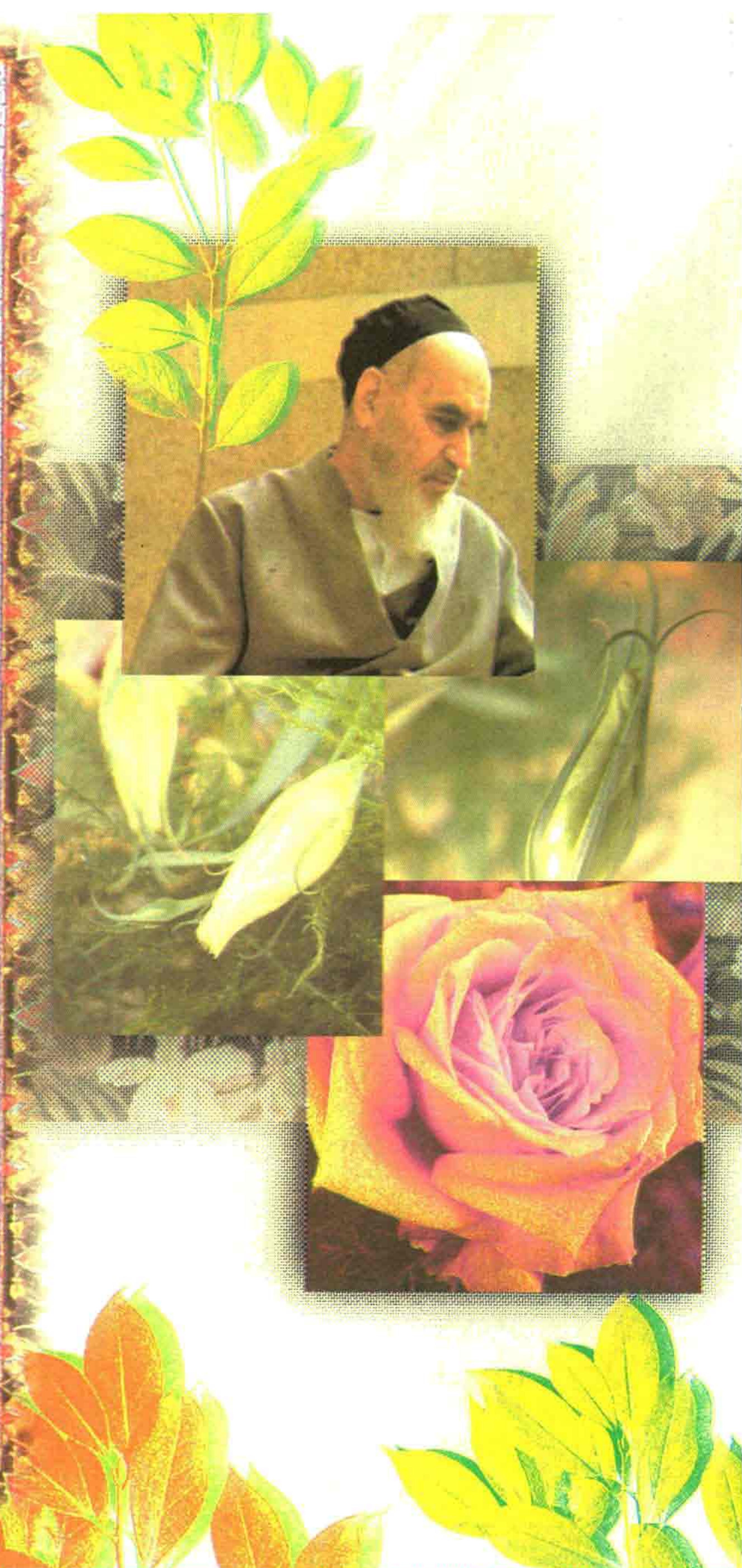


یک خاطره، هزار پند

امام روح لطیفی داشتند. بعد از انقلاب، مشکلات سیاسی و جنگ، قهر و خشم را می‌طلبید اما اگر کسی از نزدیک امام را می‌شناخت، درمی‌یافت که ایشان چطور لطیف و عمیق به اطراف خود نگاه می‌کنند. یکی از نزدیکان امام نقل می‌کند، گاهی با امام قدم می‌زدم، یک روز در مقابل درخت گلی ایستادند و به من گفتند: «فکر می‌کنی که این غنچه گل چند روزش باشد؟»

من اصلاً توجه نکرده بودم. گفتم که نمی‌دانم. ایشان گفتند: «من دقیقاً می‌دانم. دو روز و نیم است که آن غنچه باز شده است.» گفتم: «شما مگر هر روز این غنچه را می‌بینید؟» گفتند: «هر روز نگاهش می‌کنم هر روز که از اینجا رد می‌شوم، می‌بینم چقدر تغییر کرده است، الان دو روز و نیم از عمرش گذشته است.»

امام لطافت روحی خاصی داشتند که اثر آن در رفتار ایشان قابل دیدن بود.



در بالای سرداب را منفجر می‌کنند.



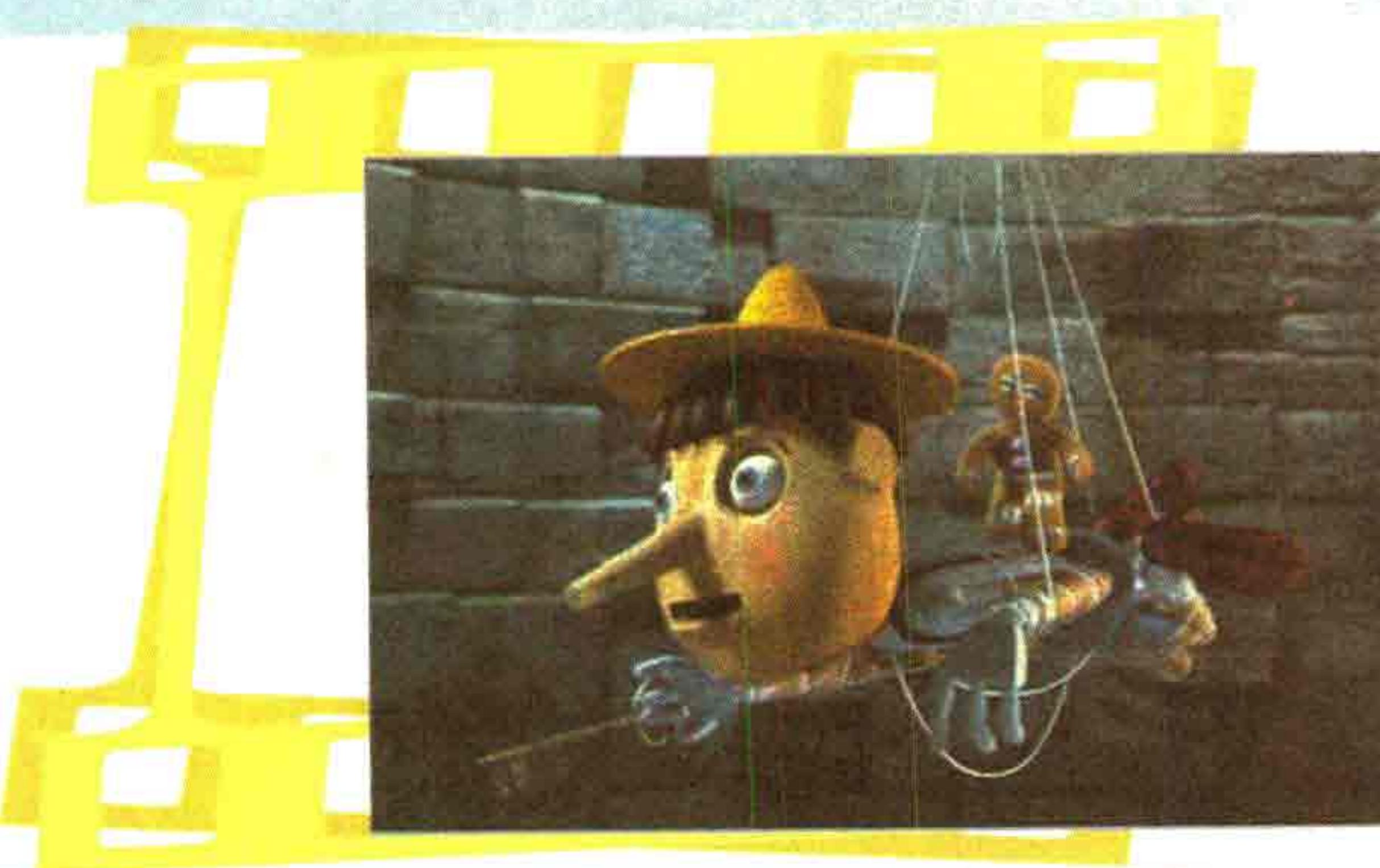
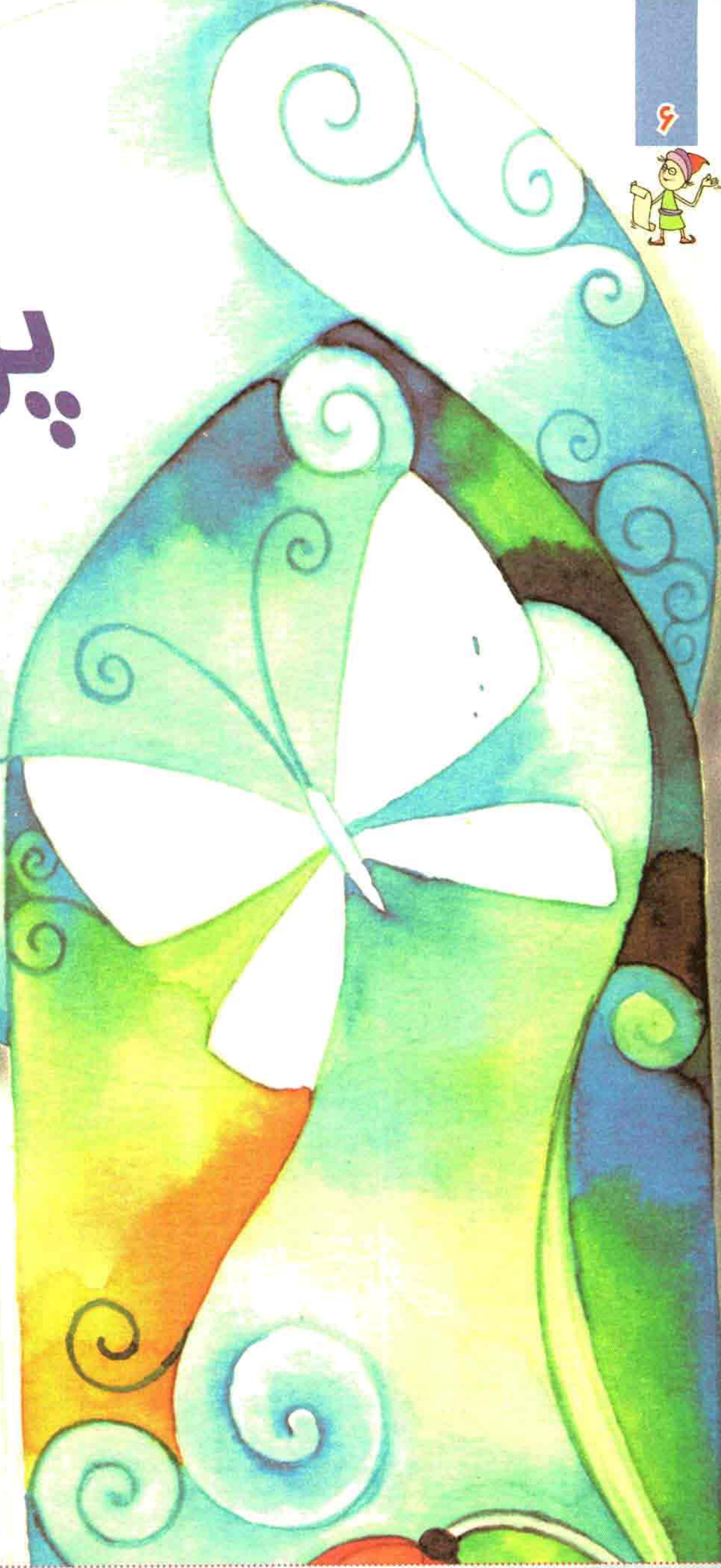
پرواز

بیوک ملکی

در عصر تاریک و سیاهی
یک مشعل زیبا درخشید
مانند خورشیدی فروزان
بر زندگانی نور بخشید



یک آسمان از مهر خود را
او سایبان بیکسان کرد
یک دشت از لطف و صفارا
فرش یتیمان جهان کرد



پینو کیو خود را به شرک و
دوستانش می‌رساند. شرک
از او می‌خواهد تا دروغی
بگوید تا بینی‌اش دراز شود.



«دوست» فرا رسیدن سالگرد شهادت امام اول شیعیان جهان ، مولای متقیان ، حضرت علی (ع) را صمیمانه تسلیت عرض می کند.

پیغام او در طول عمرش
صدها کلام خوب و زیباست
صدها کلام جاودانی
از دانش و از دین و دنیاست



یک عمر او جنگید و کوشید
چون شیر غرید و خروشید
از بیخ و بن ، جور و ستمرا
با تیغ تیز خویش برچیزد



بر خاک محراب عبادت
غلتیید در خون شادمانه
«فزت بربِ الکعبه» را خوش
سرداد و پرزد عاشقانه



از دست و پای خویش برکند
زنجیر سخت زندگانی
پرواز را آغاز کرد او
سوی جهان جاودانی



او می گوید که لباس زنانه
نپوشیده است. با گفتن این جمله
بینی او شروع به بلند شدن
می کند.



«راز پری دریایی‌ها»

مریم محبی



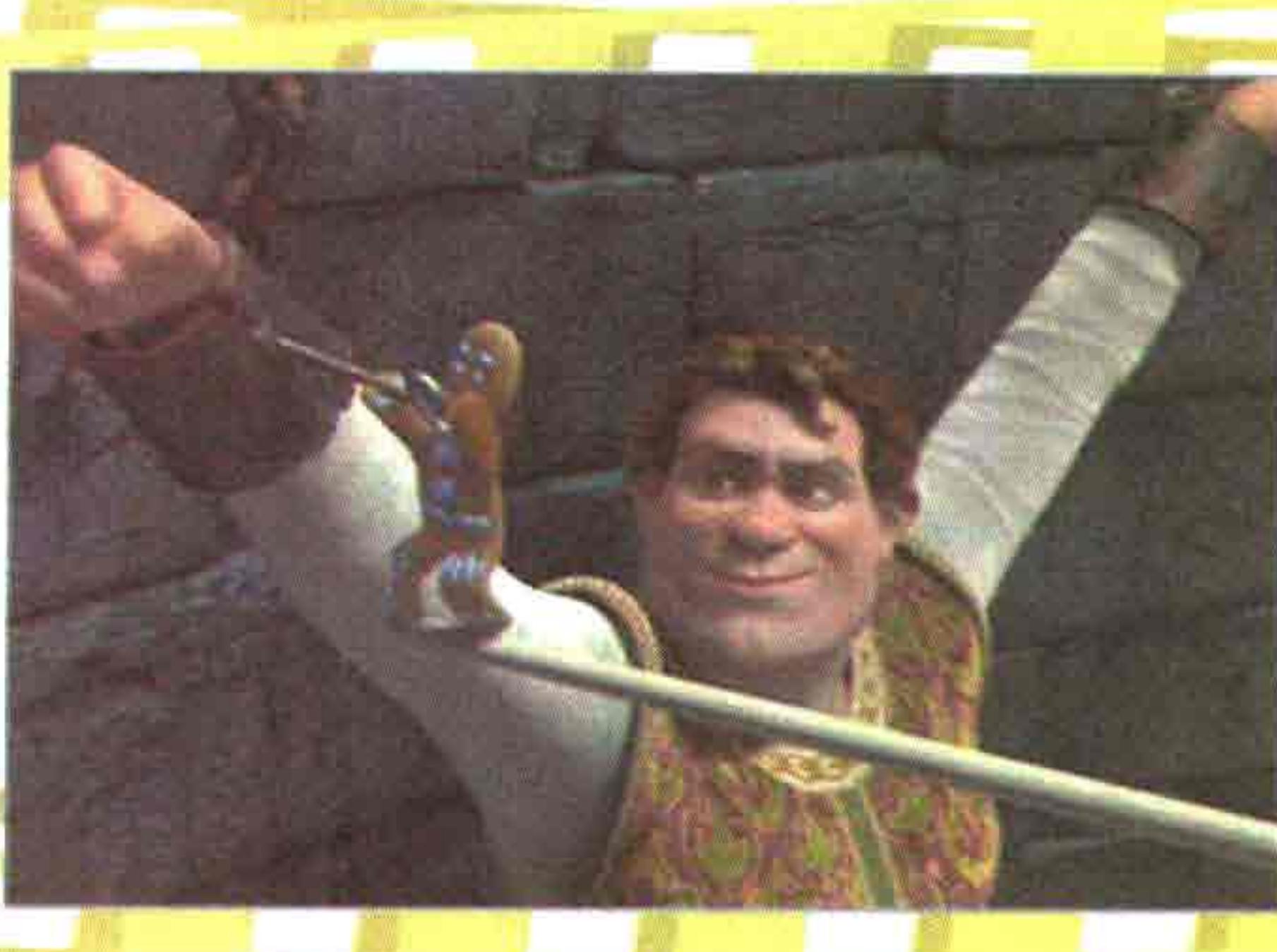
توی یک شهر سه تا حوض بود. توی هر کدام از این حوض‌ها یک پری دریایی زندگی می‌کرد اما کسی نمی‌دانست توی این حوض‌ها پری دریایی وجود دارد زیرا آنها از حوض بیرون نمی‌آمدند، آخر اگر مردم آنها را می‌دیدند شاید می‌ترسیدند و شاید هم آنها را اذیت می‌کردند، آنوقت زندگی آرام آنها از بین می‌رفت. اما پری دریایی‌ها همیشه هم زیر آب نبودند، شب‌ها وقتی شهر خلوت می‌شد و همه مردم به خانه‌هایشان می‌رفتند آنها یکی یکی از آب بیرون می‌آمدند و لب حوض، کنار هم می‌نشستند و با هم صحبت می‌کردند. یک شب یکی از پری دریایی‌ها گفت: «در این شهر خیلی وقت است باران نباریده»، پری دریایی دیگر گفت: «آب این شهر به زودی تمام می‌شود» و پری دریایی سومی گفت: «چگونه می‌توانیم به مردم این شهر کمک کنیم؟» هر سه فکر کردند اما چیزی به فکرشان نرسید تا اینکه یکی از پری دریایی‌ها گفت: «بهرتر است از پری دریایی پیر پرسیم که چگونه می‌توانیم به مردم این شهر کمک کنیم؟»

پری دریایی پیر در عمق دریا زندگی می‌کرد و پری دریایی‌ها هنگامی که با او کار داشتند آواز مخصوص پری دریایی‌ها را می‌خواندند تا مرغ دریا می‌آمد و پیغام پری دریایی‌ها را برای پری دریایی پیر می‌برد. یکی از پری دریایی‌ها شروع کرد به آواز خواندن، آمدن مرغ دریا چند ساعت طول کشید چون فاصله آن شهر با دریا زیاد بود. وقتی مرغ دریا آمد گفت:



به این ترتیب، بیسکویت کوچولو
که کلید دستبندها را در اختیار دارد
از روی دماغ چوبی خود را به شرک
می‌رساند.

«با پری دریایی پیر چه کار دارید؟» یکی از پری دریایی‌ها گفت: «آب مردم این شهر به زودی تمام می‌شود خیلی وقت است باران نباریده ما چگونه می‌توانیم به مردم این شهر کمک کنیم؟» مرغ دریا گفت: «من فردا شب برای شما جواب می‌آورم.» بعد پرواز کرد و رفت. فردا شب پری دریایی‌ها منتظر آمدن مرغ دریا بودند. مرغ دریا بعد از مدتی آمد و گفت: «پری دریایی پیر گفته فقط یک راه وجود دارد، آنهم این است که تا می‌توانید گریه کنید.» پری دریایی‌ها متوجه منظور پری دریایی پیر شده بودند کار سختی را باید انجام می‌دادند اما وقتی یاد بچه‌های شهر افتادند که ممکن است تشنه بمانند و آب نداشته باشند تصمیم گرفتند این کار را انجام دهند. هر کدام از پری دریایی‌ها داخل حوضش شد و شروع کرد به گریه کردن. آنها آنقدر گریه کردند که حوض‌ها پر از آب زلال و شیرین شد، چون اشک پری دریایی‌ها شور نبود. آنقدر حوض پر شد که آب از حوض سرازیر شد و مردم برای بردن آب به لب حوض‌ها می‌آمدند و آب تمیز و زلال می‌بردند. این کار چند هفته طول کشید تا اینکه ابرهای سیاه آمدند و آسمان شهر را پر کردند و با یک رعد و برق شدید، باران شروع به باریدن کرد. همه مردم شهر خوشحال شدند و دیگر لازم نبود پری دریایی‌ها گریه کنند اما دیگر هیچ پری دریایی در ته حوض نبود. آنها آنقدر گریه کرده بودند که دیگر چیزی از آنها باقی نمانده بود و هیچ وقت هیچ کدام از مردم شهر نفهمیدند، راز این حوض‌ها که همیشه آب شیرین و زلال داشتند چه بوده است؟



به این ترتیب شرک و دوستانش آزاد می‌شوند.



امیر محمد لاجورد

زیبا، پرشته، نجیب

کدام یک از ما اسب را دوست نداریم؟
حیوانی زیبا و پرشکوه، با یال و دمی که فکر
می کنی چون آبشار از بدنش فرومی ریزد،
با یال و دمی که وقتی چهارنعل می تازد
نقش های زیبایی در باد می زند. چشم های
معصومی دارد، آنقدر، که به او حیوان
نجیب می گویند. دیدار این هفته دوست
در یک اصطبل است. جایی که در آن از
اسپها نگهداری می کنند.

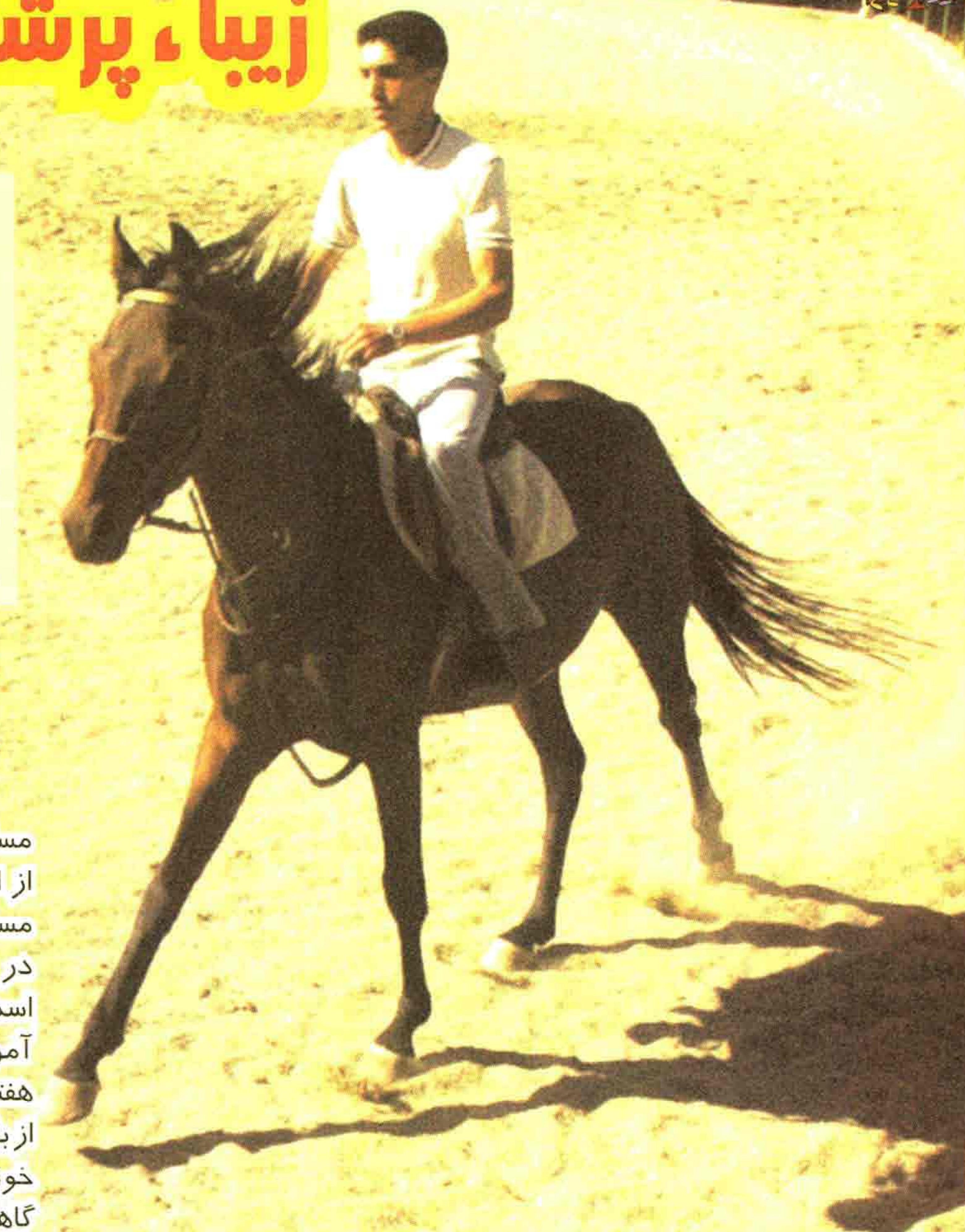
● لطفاً خودتان را معرفی کنید.

مهدی فرجی هستم، ۲۳ ساله.

● در اینجا چه کار می کنید؟

در اینجا افراد زیادی هستند که هر کدام
مسئولیت های خاص خودشان را دارند. غیر
از اصطبل، یک میدان اسب دوانی برای انجام
مسابقات دارد. من حدود ۷ سال است که
در اینجا سوارکاری و مربی گری می کنم. به
اسپها کارهای زمینی و کارهای پرشی را
آموزش می دهم و از اسپها سواری می گیرم.
هفته ای حدود دو بار باید هر اسب را به بیرون
از باشگاه برد و از او سواری گرفت. بعضی مواقع
خود صاحبان اسپها این کار را می کنند و
گاهی سواری گرفتن از اسپ را به عهده مربی
اسپ می گذارند. کار دیگری که انجام می دهم
آموزش سوارکاری به علاقمندانی است که به
اینجا مراجعه می کنند.

● چه آموزش هایی به این افراد
می دهید؟



شرك با دوستانش تصمیم
می گیرند، هر چه زودتر خود را به
مراسم جشن برسانند.

پرداخت می‌کنند.

● خود شما هم اسب دارید؟

بله، یک اسب ۱۰ ساله. اسمش کنکورد.

● به اسب خودتان بیشتر از بقیه اسب‌ها توجه می‌کنید؟

نه، هیچ فرقی نمی‌کند. من همه‌ی اسب‌ها را دوست دارم.

● چقدر اسبت را دوست داری؟

خیلی زیاد. هر چقدر بگوییم کم گفته‌ام.

● اسبت را بیشتر دوست داری یا خودت را؟

اسبم را. او حیوانی زبان بسته است و به همین دلیل نمی‌تواند اگر دردی داشته باشد، بگوید. خدا نکند اتفاقی برایش بیفتند. من حاضرم هر آسیبی قرار است که به سر او بیاید، به سر من بیاید ولی او آسیبی نبیند.

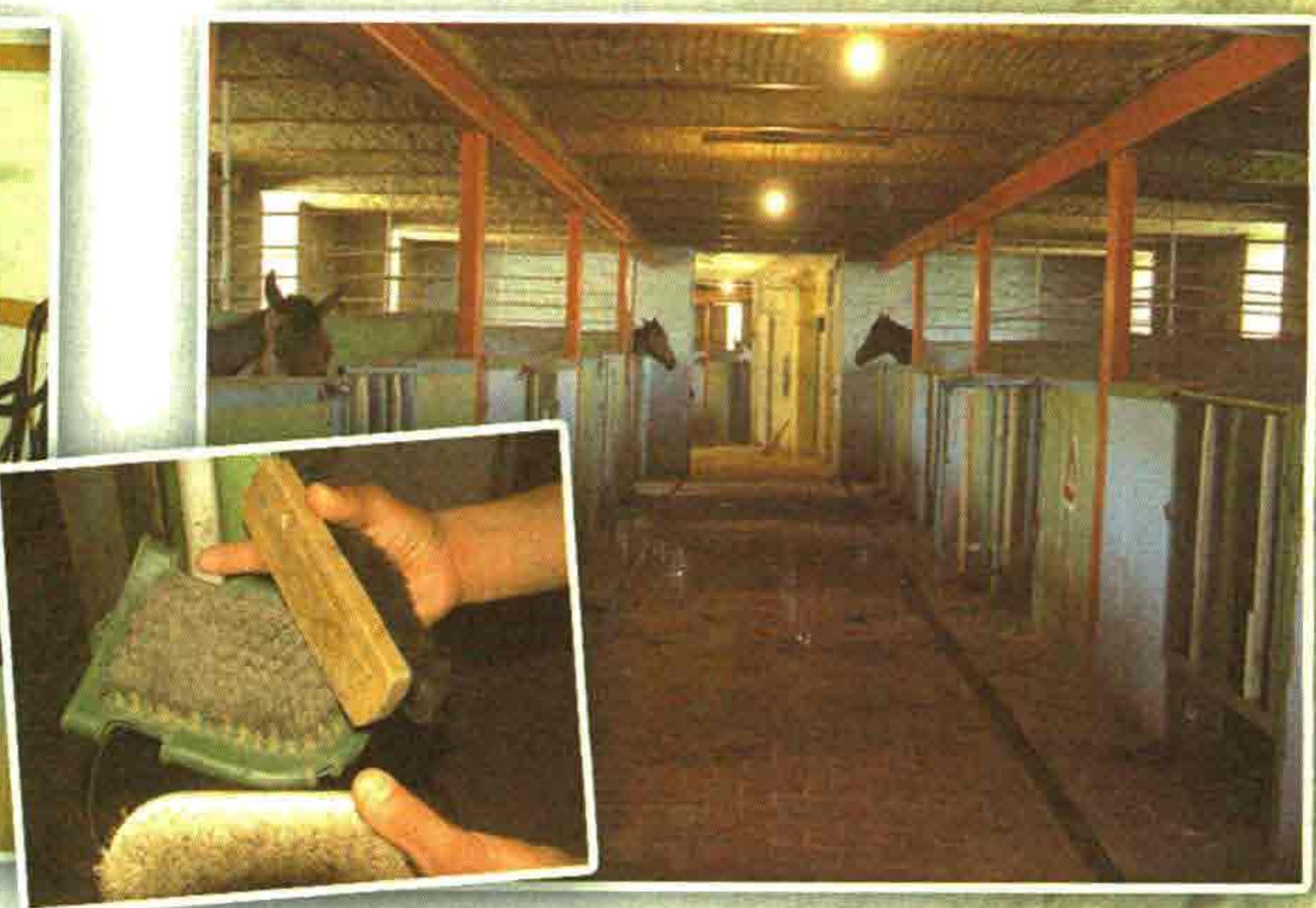
● اسب‌سواری خیلی کیف دارد؟

یک چیزی هم بالاتر از آن.

● خطر هم دارد؟

بله خوب، خطر هم دارد. تا حالا ۵ بار آسیب دیده‌ام. مثلًا یکبار اسب رویم برگشت و کارم به بیمارستان کشید. البته جایی از بدنم نشکست. یکبار هم در حال سواری بودم که با اسبم به زمین خوردیم و اسب خواهید روی پایم و پایم مجروح شد.

● زندگی کردن با اسب‌ها، چه تأثیری روی زندگی



اگر شاگرد، مبتدی باشند باید از صفر شروع کنیم. نوع سوار و پیاده شدن از اسب، زین و دهنگ کردن اسب، تیمار کردن و... تا چگونگی رفتار کردن با اسب.

● با اسب چگونه باید رفتار کرد؟

اسب حیوان بسیار باهوشی است. اگر با او نرم رفتار کنیم و اذیتش نکنیم خیلی زود با انسان انس می‌گیرد و درست می‌شود. اگر اذیت شود در یادش می‌ماند و خیلی سخت می‌توان با او ارتباط برقرار کرد.

● به بچه‌ها هم آموزش می‌دهید؟

افراد بالای ۱۲ سال اجازه سوارکاری دارند. علت هم این است که افراد زیر ۱۲ سال دارای استخوان‌بندی نسبتاً ضعیفی هستند و سوار کاری برایشان مناسب نیست و باعث می‌شود که پاهایشان پراحتی شود. اما بچه‌ها زیاد به اینجا می‌آیند. بیشتر با خانواده خود برای دیدن مسابقات اسب دوانی.

● مربی شما چه کسی بوده است؟

من مربی نداشتم. از ۱۳ سالگی شروع به نشستن روی اسب کردم و کم کم سوارکاری یاد گرفتم.

● چه شد که وارد این کار شدید؟

به خاطر علاقه زیادی که به حیوانات داشتم.

● این اسب‌ها متعلق به کیست؟

اکثراً شخصی و مال مردم است. صاحبانشان آنها را به اینجا سپرده‌اند و ماهیانه مبلغی برای نگهداری از اسب‌شان



اما او در سرش نقشه‌ای دارد.
بنابراین به همراه بیسکویت کوچولو خود
را به مغازه شیرینی فروشی می‌رسانند.

شما گذاشته‌است؟

زندگی کردن با حیوانات انسان را به طبیعت نزدیک‌تر می‌کند. هر چه بیشتر با حیوانات مأнос باشیم فکرمان بازتر می‌شود و بیتر می‌توانیم با مشکلات کنار بیاییم. شنیده‌ام که بعضی از دکترها گفته‌اند سوارکاری، خیلی از بیماری‌ها را از بدن دور می‌کند.

● اسب‌سواری، اسب را خسته‌نمی‌کند؟

به هر حال باید سواری گرفت تا بدنش همیشه آماده باشد. زیاد او را خسته‌نمی‌کنیم. بعد از گرفتن سواری او را مدتی، حدود یک ربع، آرام راه می‌بریم تا عرقش خشک شود، سپس دست و پايش را از زانو به پایین با آب می‌شویم تا خستگی اش درآید، بعد هم او را به همکاران دیگر می‌سپریم تا مراقبش باشند.

● اسب به چه مراقبت‌های احتیاج دارد؟

او را «قشو» و برس می‌زنند و تمیز می‌کنند. محل نگهداری اش را روزی دو بار تمیز می‌کنند. اگر احتیاج به نعل جدید داشته باشد «نعل‌بند» را صدا می‌زنند. تقریباً هر ۴۵ روز یکبار اسب‌ها احتیاج به نعل جدید دارند. اگر اسبی شکم درد، سرماخوردگی، زخم، کشیدگی تاندون و ... داشته باشد دامپزشک را خبر می‌کنند تا به او کمک کند. البته به طور مرتب هفته‌ای یکبار دامپزشک برای معاینه تمام اسب‌ها به اینجا می‌آید. از دیگر مراقبت‌ها، مثلًا دادن آب و خوراک به آنها است.

● اسبها چه چیزی می‌خورند؟

مخلوطی از کاه و یونجه و جو. از هر کدام یک کیلو و سه وعده در روز.

● در اینجا گره اسب هم دارد؟

از گره ۵۰ ماهه داریم تا اسب ۱۸ ساله.

● هر اسب چقدر عمر می‌کند؟

میانگین سن هر اسب، حدود ۲۰ سال است.

● قیمت هر کدام از این اسب‌ها چقدر است؟

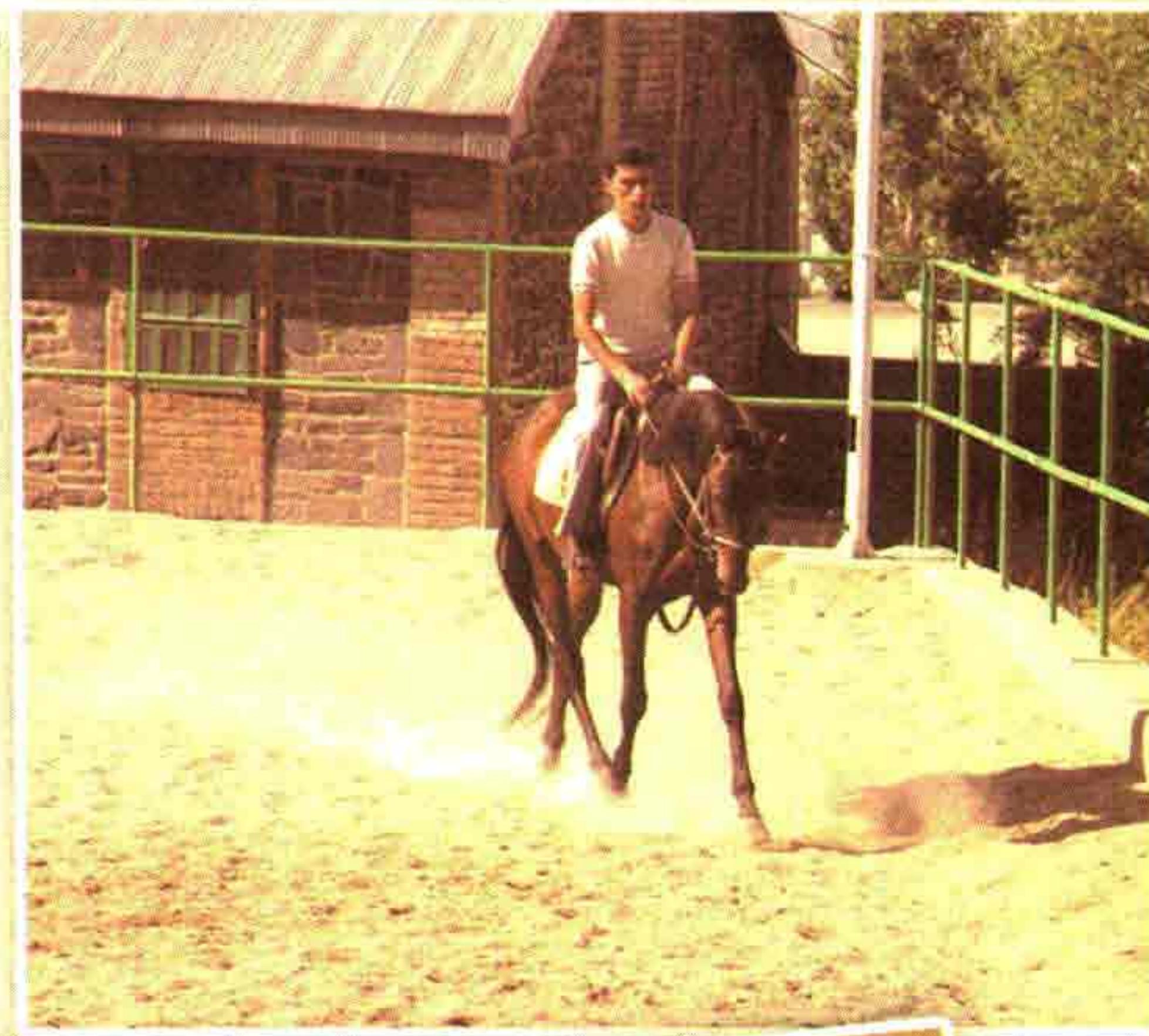
بستگی به نژاد و چیزهای دیگر دارد. از حدود ۲۰۰ هزار تومان تا ۴۰۰ میلیون تومان.

● این اسب‌ها از چه نژادی هستند؟

همه نوع دارد. ترکمن، عرب، کرد، آلمانی و ... بعضی‌هایشان دورگه هستند یعنی ترکیبی از دو نژاد.

● این شماره چیست که روی بدنشان است؟

DAG است که معمولاً روی کتف آنها می‌خورد و به وسیله آن نژاد و سن و شماره شناسنامه هر اسب مشخص می‌شود.



آنها سفارش بزرگترین بیسکویتی که امکان ساختن آن وجود دارد را به شیرینی فروش می‌دهند.



عکس‌هایی که جهان را تکان داد

حادثه

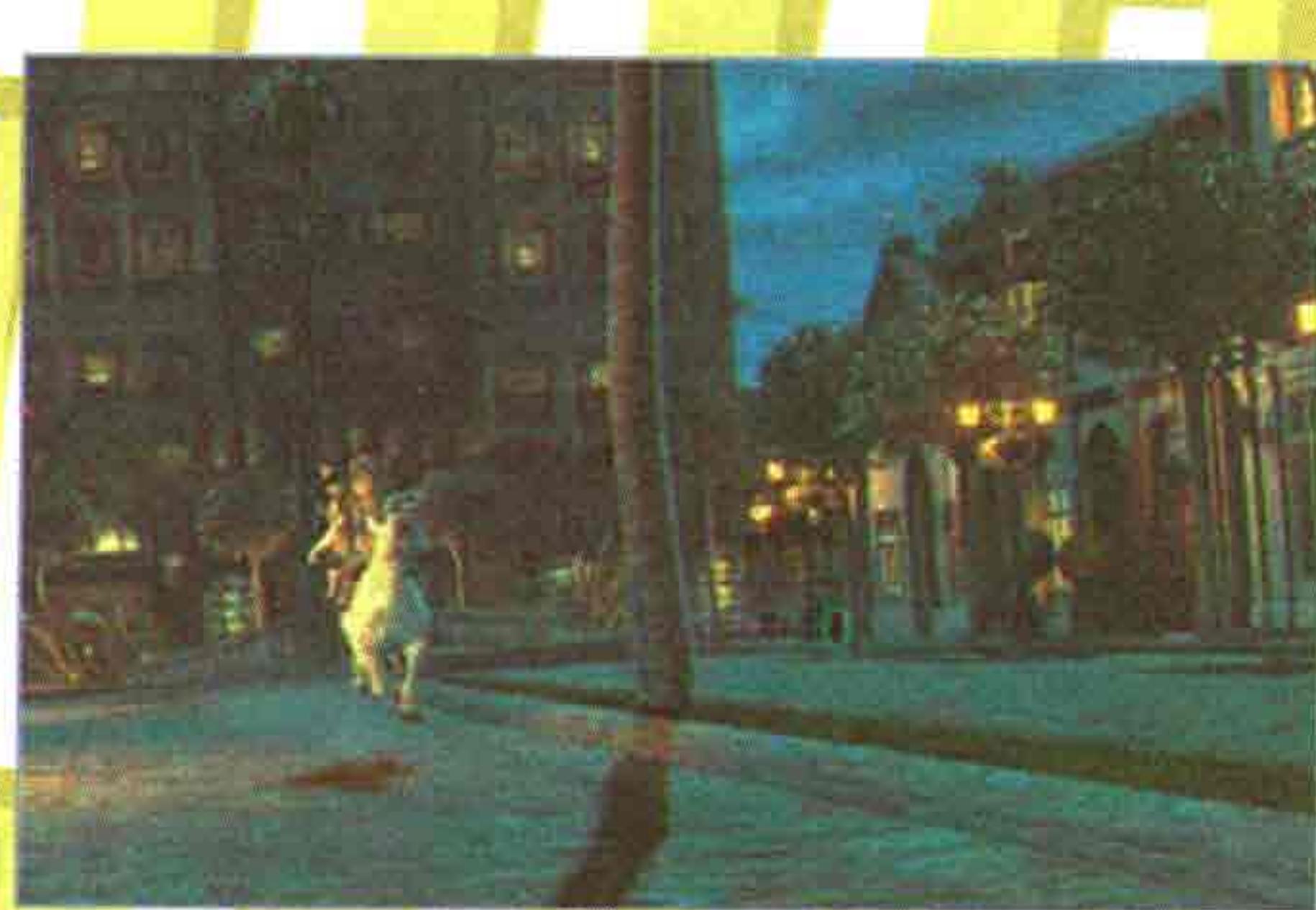
«هیندنبورگ»

عکاس: سام شر

مکان: نیوجرسی آمریکا

تاریخ عکسبرداری: ۱۶ اردیبهشت ۱۳۱۶ هجری شمسی (۶ مه ۱۹۳۷ میلادی)

در ساعت هفت و بیست دقیقه بعد از ظهر ششم مه سال ۱۹۳۷ میلادی، جرقه الکتریکی در کشتی فضایی «هیندنبورگ» باعث شد تا گاز هیدروژن موجود در آن، منفجر شود. این کشتی فضایی که اختراع جدید انسان بود، هیندنبورگ نام داشت و ساخت کمپانی زیپلین آلمان بود. در آن زمان به تازگی، مسافرت هوایی با این وسیله رواج پیدا کرده بود، غافل از آنکه گاز هیدروژن موجود در مخازن کشتی هوایی، به شدت قابلیت شعله‌ورشدن و انفجار دارد. سرانجام در چنین روزی در منطقه «لاک هورست» ایالت نیوجرسی در آمریکا، این حادثه رخ داد و انفجاری در ارتفاع ۲۴۵ متری از سطح زمین، درون کشتی هوایی به وقوع پیوست. چند لحظه بعد از جرقه الکتریکی به وجود آمده، تمام مخازن گاز هیدروژن که باعث سبکی و پرواز کشتی می‌شد، شعله‌ورشده و ۳۶ مسافر از ۹۷ مسافر کشتی هوایی هیندنبورگ، بلاfaciale کشته شدند. از آن به بعد، تولید این وسیله نقلیه هوایی متوقف شد. اهمیت دیگر این تصویر آن است که از این حادثه به بعد، عکاسی کردن از حوادث، برای مطبوعات رونق زیادی پیدا کرد.

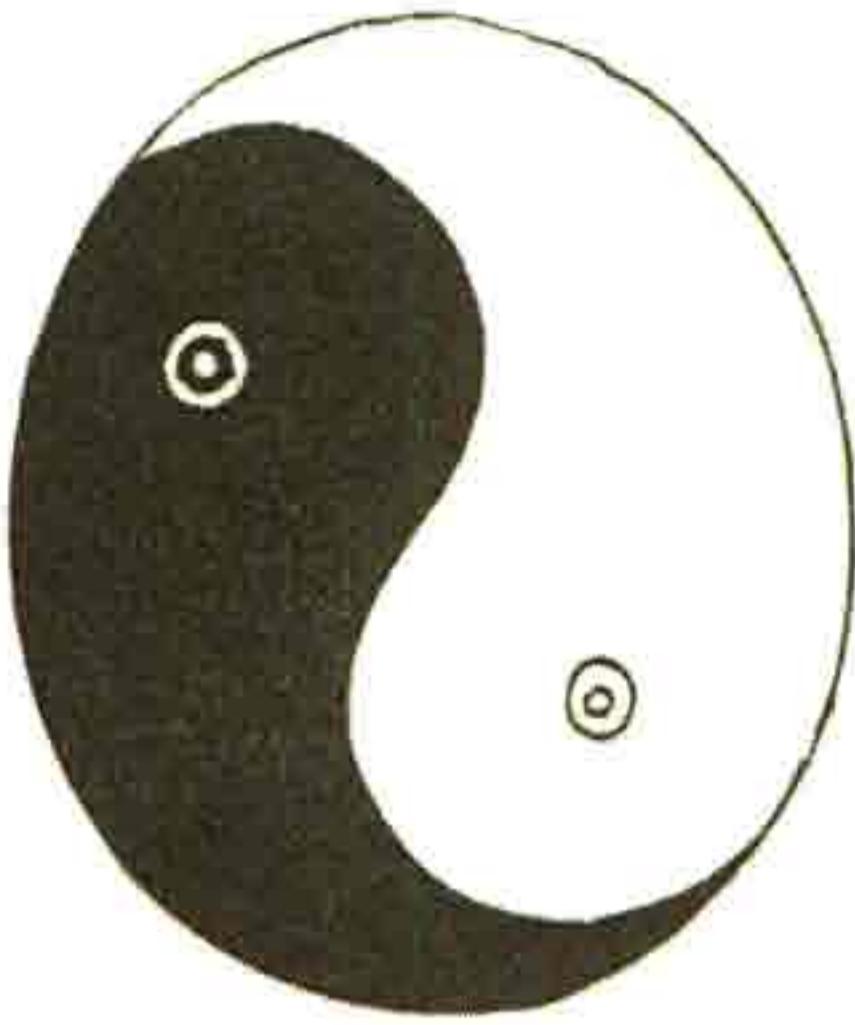


از آن طرف در شهر «خیلی خیلی دور» مراسم جشن و عروسی برپاست اما الاغ (که حالا به شکل اسب درآمده است) به همراه فرانکی و روباءه قصه، به تاخت، خود را به شهر می‌رسانند.



ادیان، مذاهب و اعتقادات مردم جهان

آیین «تاو»



لائوتسه، تمامی جهان را به دو نیمه سیاه و سفید، نرم و سخت و فعال و غیرفعال تقسیم می‌کرد. این طرح در آیین تاؤ کاربرد زیادی دارد. نیمه سیاه نشانه غیرفعال و نرم بودن پدیده‌ها است و به نام نیمه «ین» نامیده می‌شود. نیمه سفید که بخش «یانگ» نام دارد، نشانه فعال بودن، سختی و نور است.

پیروان آیین تاؤ در حال برگزاری مراسم خود



آیین تاؤ، توسط شخصی به نام «لائوتسه» که شش قرن پیش از میلاد حضرت عیسی (ع) در چین زندگی می‌کرد، به وجود آمد. لائوتسه کارمند بایگانی در دربار پادشاهان سلسله «چو» در کشور چین بود. خلاصه تعالیم و آیین تاؤ داشتن نرمی و عطوفت با پدیده‌های مختلف است. او عقیده داشت: «از جنگیدن پرهیز کنید، آنگاه هیچ کس با شما نخواهد جنگید. آزار دیگران را با مهربانی تلافی کنید. من با آنها که نسبت به من خوب هستند، خوبم و نسبت به آنها که با من خوب نیستند هم خوبم.»

در آیین تاؤ به آب و طبیعت اهمیت زیادی داده می‌شود. به عقیده لائوتسه نرم‌ترین چیزها بر سخت‌ترین چیزها غلبه می‌کنند. در دنیا نرم‌تر از آب چیزی وجود ندارد، اما برای رخنه کردن و از میان برداشتن صخره‌های سخت کوهستان و چیزهای سخت دیگر، چیزی قوی‌تر از آب جاری وجود ندارد.



مردم وحشتزده به بالا نگاه می‌کنند.

در این تصویر این هشت اصل تائو هریک به شکل مجسمه‌ای ساخته شده است. در دست یکی از مجسمه‌ها، میوه هلو قرار دارد. به عقیده طرفداران آیین تائو، هریک از هشت اصل تائو به صورت میوه هلو از درختی جاودانی و توسط شخصی به نام «سی وانگ مو» آورده شده است.

پیروان آیین تائو به هشت اصل اخلاقی که به عقیده آنها جاودانی و فناناپذیر است؛ اعتقاد دارند. آنها این هشت موضوع را در زمینه‌های مختلف جامعه، قانون، بهداشت و سلامت، جوانی، پیری، اشرافیت طبقات حاکم و... موثر می‌دانند.



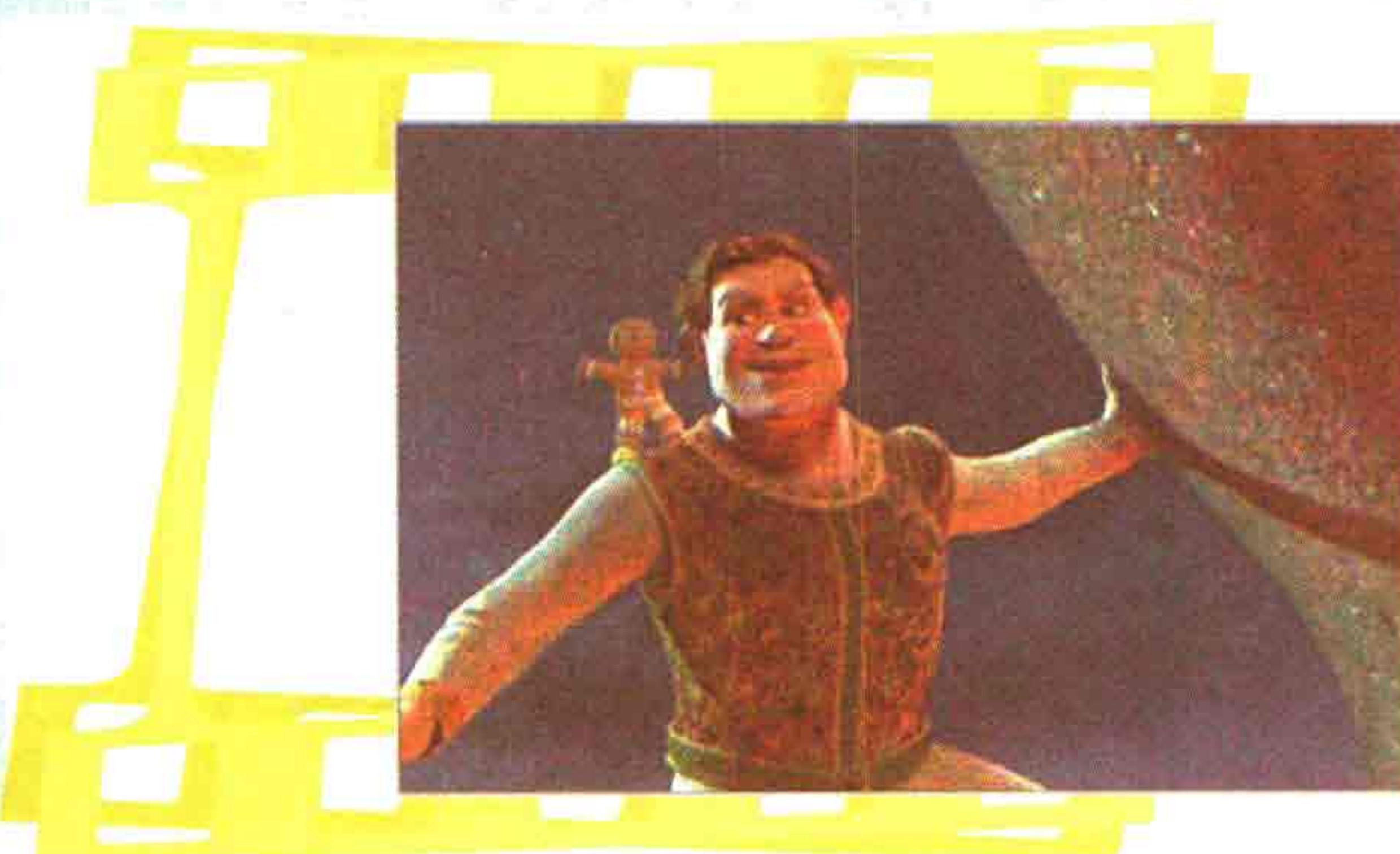
و بیسکویت غول پیکری را
می‌بینند که وارد شهر شده
است.



«زمین لرزه» یادمان نرود!

فراموشکاری انسان هم نعمت است و هم زحمت. هنگامی که مصیبت مرگ عزیزی یا شکست بزرگی را آرام آرام فراموش می‌کنیم، فراموشی یک نعمت است. اما اگر فراموش کنیم که در موضوع مهمی مثل زمین لرزه چه مسئولیت‌هایی داریم و چه اطلاعاتی را باید کسب کنیم، این بار فراموشی یک زحمت و دردسر است. در صفحه علمی مجله، هر چند وقت یکبار، مطالب علمی درباره زلزله چاپ می‌کنیم تا هم یافته‌های علمی را در این زمینه به آگاهی شما برسانیم و هم یادمان نرود که زمین لرزه هنوز هم وجود دارد.

شدت زلزله با مقیاسی به نام «ریشتر» اندازه گرفته می‌شود. این مقیاس بیش از هفتاد سال پیش توسط «چارلز ریشتر» زلزله‌شناس آمریکایی به وجود آمد. اما به غیر از مقیاس ریشتر، از روی تجربه، عکس‌عمل‌های مردم و احساس نیز طبقه‌بندی در مورد زمین لرزه وجود دارد. به این تقسیم‌بندی زلزله، مقیاس «مرکالی» می‌گویند. مرکالی زمین‌شناس ایتالیایی بود که این تقسیم‌بندی را به وجود آورد. او ۱۲ وضعیت زلزله را براساس احساس و تجربه‌های مردم مشخص کرد.



بر پشت او، شرک و بیسکویت کوچولو قرار دارند و او را هدایت می‌کنند.

همه چیز درباره انرژی هسته‌ای

سیامک سرمدی
قسمت نهم

شکافتن اتم اورانیوم، باعث می‌شود که انرژی کمی از درون هسته آزاد شود. اما همین مقدار انرژی به خاطر نوترنون‌های آزادشده‌ای که دارد می‌تواند اتم‌های بیشتر و بیشتری را بشکافد. در این زمان است که انرژی بسیار زیادی به وجود می‌آید. البته تولید این انرژی خطرهای زیادی دارد. مثلًا اگر مقداری اورانیوم در وضعیتی قرار بگیرند که هسته اتم‌های آنها شکافته شود، آنقدر انرژی تولید می‌شود که باعث انفجار بزرگی می‌شود. این موضوع را دانشمندانی مانند «آلبرت اینشتین» فیزیکدان بر جسته، می‌دانستند. اینشتین تصمیم گرفت قبل از شروع جنگ جهانی دوم، خطر این موضوع را به اطلاع آمریکایی‌ها برساند. زیرا آلمانی‌ها به اهمیت این موضوع آگاه شده و تصمیم به ساختن بمب اتمی گرفته بودند. نامه اینشتین به رئیس جمهور آن زمان آمریکا، مانند از چاله به چاه افتادن بود...

(ادامه دارد)

وضعیت ۱: مردم کمی این نوع زلزله را حس می‌کنند. پرندگان و جانوران شروع به بی‌قراری می‌کنند. نوسان مختصه‌ی در اشیاء آویزان دیده می‌شود.

وضعیت ۲: در طبقات بالای ساختمان‌ها این وضعیت حس می‌شود.

وضعیت ۳: لرزش کمی حس می‌شود، اما ممکن است به حساب عبور خودروهای سنگین و کامیون‌ها گذاشته شود.

وضعیت ۴: بسیاری از مردم این وضعیت را می‌فهمند. دیوارها کمی ترک می‌خورند.

وضعیت ۵: حتی ممکن است کسانی که در خواب هستند نیز متوجه این وضعیت شوند. گچ دیوار ترک می‌خورد و چیزهای شکستنی هم ممکن است بیفتدند.

وضعیت ۶: کتابها از روی قفسه‌ها می‌افتدند، هر کس بتواند از ساختمان‌های در حال لرزش، خارج می‌شود.

وضعیت ۷: انسان به حالت ایستاده، نمی‌تواند.



قرار بگیرد. ساختمان‌هایی که ضعیف باشند، خسارت می‌بینند.

وضعیت ۸: دیوارهای بلند فرو می‌ریزند. برخی ساختمان‌ها، خسارت جدی می‌بینند.

وضعیت ۹: زمین ترک می‌خورد و به لوله‌های آب و سوخت خسارت وارد می‌شود.

وضعیت ۱۰: ریل‌های راه آهن کاملاً خم می‌شوند. بیشتر ساختمان‌ها ویران می‌شوند. زمین شروع به حرکت می‌کند.

وضعیت ۱۱: پل‌های محکم، فرو می‌ریزند، ترک زمین بیشتر می‌شود و زمین حالت دهان باز پیدا می‌کند.

وضعیت ۱۲: امواج زلزله در روی زمین دیده می‌شوند. اشیاء سنگین و بزرگ به هوا پرتاب می‌شوند.



بیسکویت غولپیکر در سر راه
همه چیز را خرد می‌کند.

حافظ آپله‌ها

محمد علی دهقانی

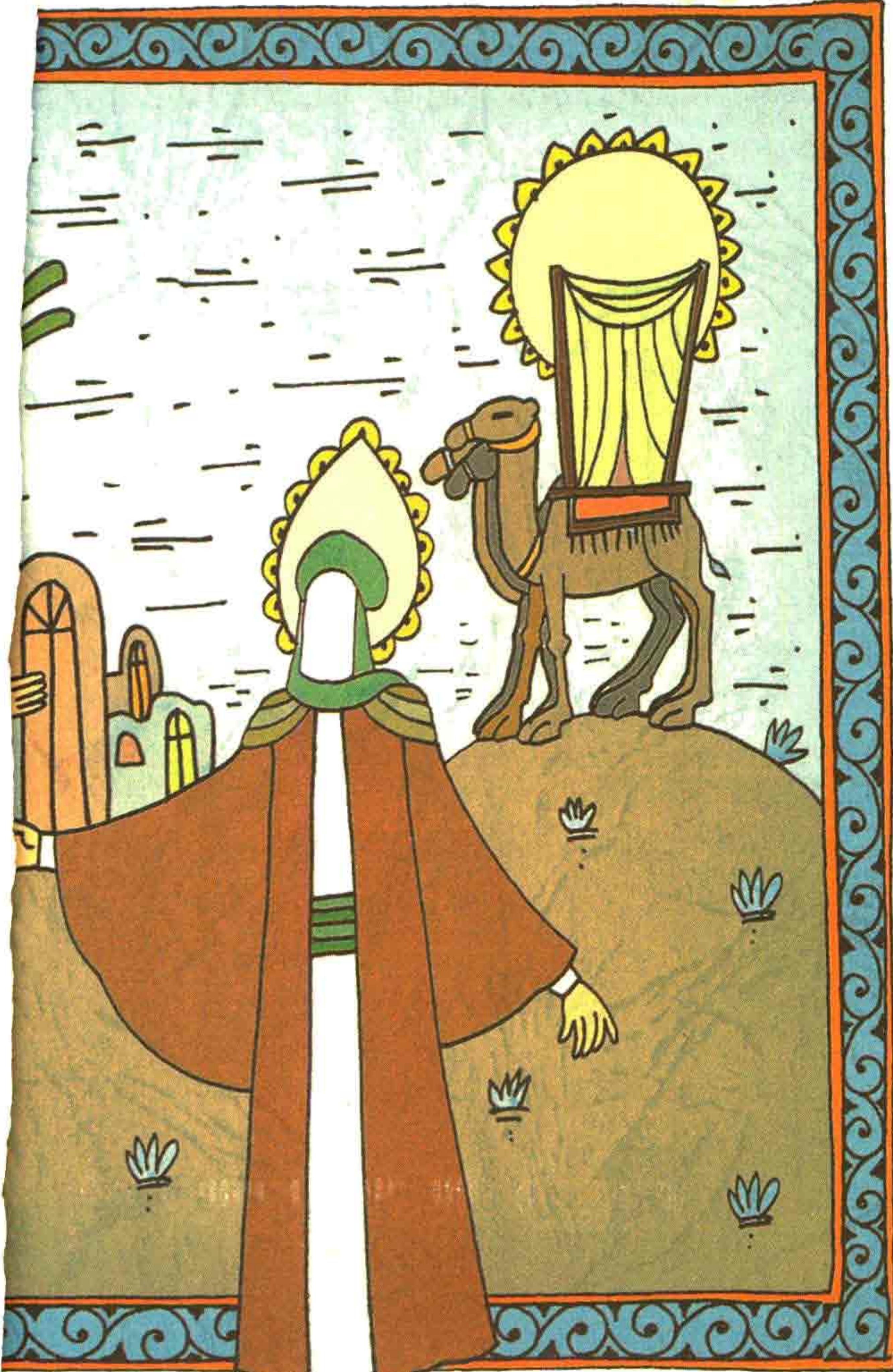


قسمت دوم

سواران به سرعت به کاروان کوچک علی نزدیک می‌شدند.

علی برای جلوگیری از هر پیشامد بدی، به «ابوواقد» و «ایمن» دستور داد که فوراً شترها را بخوابانند و پاهای آنها را بینندند. آن وقت به زن‌ها کمک کرد تا از کجاوه پیاده شوند. در این حال سواران مهاجم با شمشیرهای برهنه از راه رسیدند و در حالی که خشم گلوی آنها را در پنجه خود می‌فشدند، شروع به داد و فریاد کردند: «ای علی! تو فکر می‌کنی که می‌توانی با این زنان از چنگ ما فرار کنی؟!... نه، امکان ندارد! حتماً باید راه خود را عوض کنی و به مکه بازگردی!» علی (ع) در پاسخ گفت: «اگر باز نگردم، چه اتفاقی می‌افتد؟»

سواران نقابدار گفتند: «تو را به زور بازمی‌گردانیم، یا این که با سر تو به مکه بازمی‌گردیم!» سپس به سوی شترها تاختند تا آنها را رام بدهند. علی، با دیدن این صحنه، دیگر طاقت نیاورد و در حالی که از خشم دندان‌های خود را برهم می‌فشد، شمشیر از نیام بیرون کشید و در مقابل آنها ایستاد. یکی از مهاجمان به روی علی شمشیر کشید. علی خود را کنار کشید و شمشیر خود را با قدرت تمام به سوی او فرود آورد. نزدیک بود شمشیر علی شانه مرد را به دو نیم کند که اسب مرد مهاجم قدمی به عقب رفت



شرک از او می‌خواهد که به سوی قلعه حرکت کند.



و شمشیر علی بر پشت اسب فرود آمد. در این حال علی (ع) با تمام خشم و قدرت خود بر سر مهاجمان فریاد کشید: «من راهی مدینه هستم و هدفی جز این ندارم که به حضور رسول خدا برسم و هیچ چیز نمی‌تواند مرا از این کار بازدارد. حال هر کس می‌خواهد که او را قطعه قطعه کنم و خونش را بر زمین ببریزم، دنبال من بباید یا به من نزدیک شود!»

بعد از این سخن، علی به ابو واقد و ایمن دستور داد که برخیزند و پای شترها را باز کنند و به راه خودشان ادامه دهند.

سواران نقابدار احساس کردند که علی آمده است تا پای جان با آنها بجنگد و چون به چشم خودشان دیدند که نزدیک بود یکی از آنها جانش را از دست بدهد، فهمیدند که حریف علی نمی‌شوند و نمی‌توانند او را از تصمیمی که گرفته بود، برگردانند. بنابراین سر اسب‌های خود را به سوی مگه گردانند و از همان راهی که آمده بودند، برگشتند. امام، کاروان کوچک خود را مرتب کرد و دوباره با خیال راحت و آسوده راه مدینه را در پیش گرفت. آنها رفتند و رفتند، تا پای کوه «ضجنان» رسیدند. در آنجا یک شبانه روز استراحت کردند، تا افراد دیگری که تصمیم به مهاجرت داشتند و راهی شده بودند، به آنها برسند. یکی از مسافرانی که در این محل به اردوی علی پیوست، «ام ایمن» بود. او زنی پاکدامن، درستکار و وفادار بود که تا پایان عمرش هرگز از خاندان پیامبر جدا نشد.

سرانجام چند روز بعد، علی و همراهانش به مدینه رسیدند. رسول خدا (ص) از آمدن این کاروان چنان خوشحال شد که خودش تا بیرون شهر به استقبال ایشان رفت. هنگامی که رسول خدا به گم شده‌اش علی رسید، با تعجب دید که پاهای علی از رنج و سختی راه ورم کرده و از آنها قطره قطره خون می‌چکد. رسول خدا از دیدن این صحنه خیلی متاثر شد و در حالی که اشک در چشم‌هایش حلقه‌زده بود، علی را با مهربانی در آغوش گرفت و بوسید.

پایان



در همان حال، مراسم عروسی فیونا و چارمینگ که خود را شرک جازده است، در حال اجرا است.

لغت نامه قرآنی

حروف: «ع»

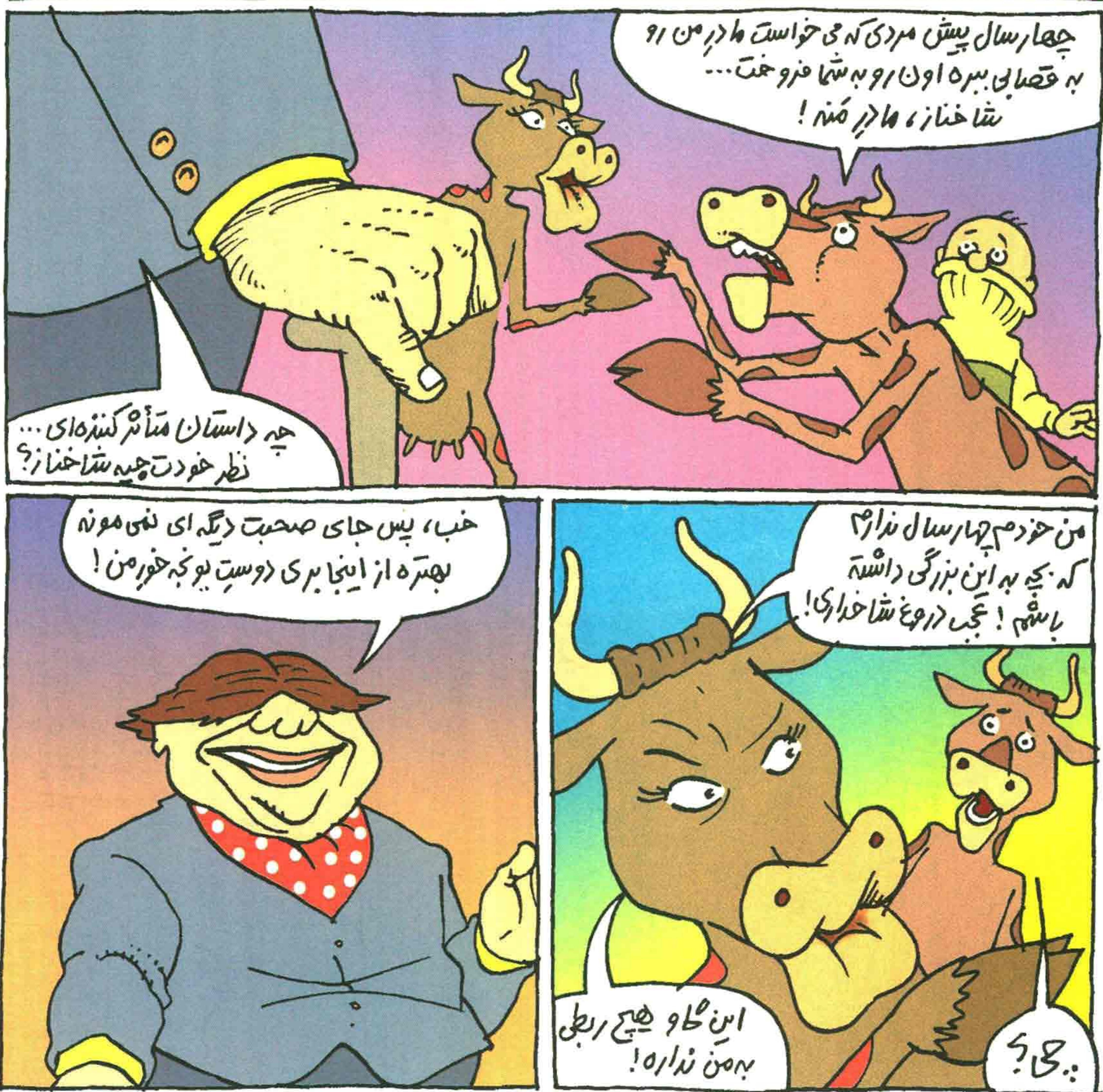
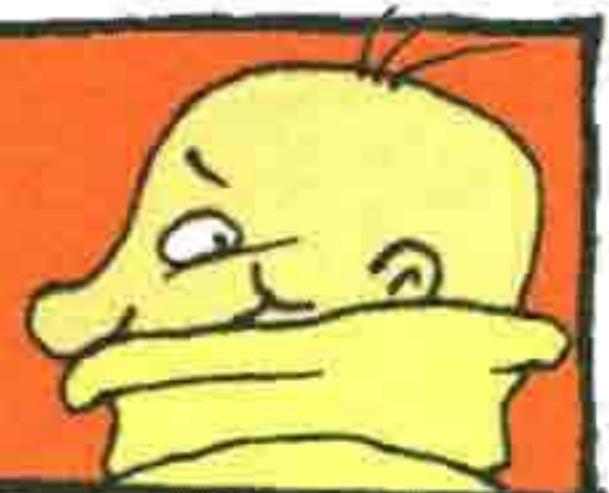
کلمه «عَصْمٌ» به معنای: پرهیز، جلوگیری، خودداری، بازداشتن و حفظ کردن است. این کلمه به شکل‌ها و صورت‌های مختلف، یعنی با هم خانواده‌های خود، زیاد در قرآن مجید آمده است. بعضی از هم خانواده‌های آن عبارتند از: عصمت (عصمة) - یعصم - یعصمک - یعصمکم - عاصم - یعتصم - اعتصموا - و ...

عصمت (عصمة) هم از همین ریشه است و معنای آن: منع، بازداشتن و جلوگیری (از گناه و لغزش) است. «معصوم»، یعنی کسی که از گناه و خطأ بازداشته شده است: پاک و بی‌گناه است. در بیشتر آیه‌های قرآن، معنای «عَصْمٌ»، حفظ کردن و نگاهداشتن است. مثلاً در آیه ۶۷ سوره مائدہ می‌فرماید: «والله يعصمك من الناس: خدا تو را از (شر) مردم حفظ می‌کند». و در آیه ۲۷ سوره یونس، «عاصم» به معنای حافظ و نگاهدارنده آمده است: «برای آنها حافظ و نگاهدارنده‌ای از عذاب خدا نیست».

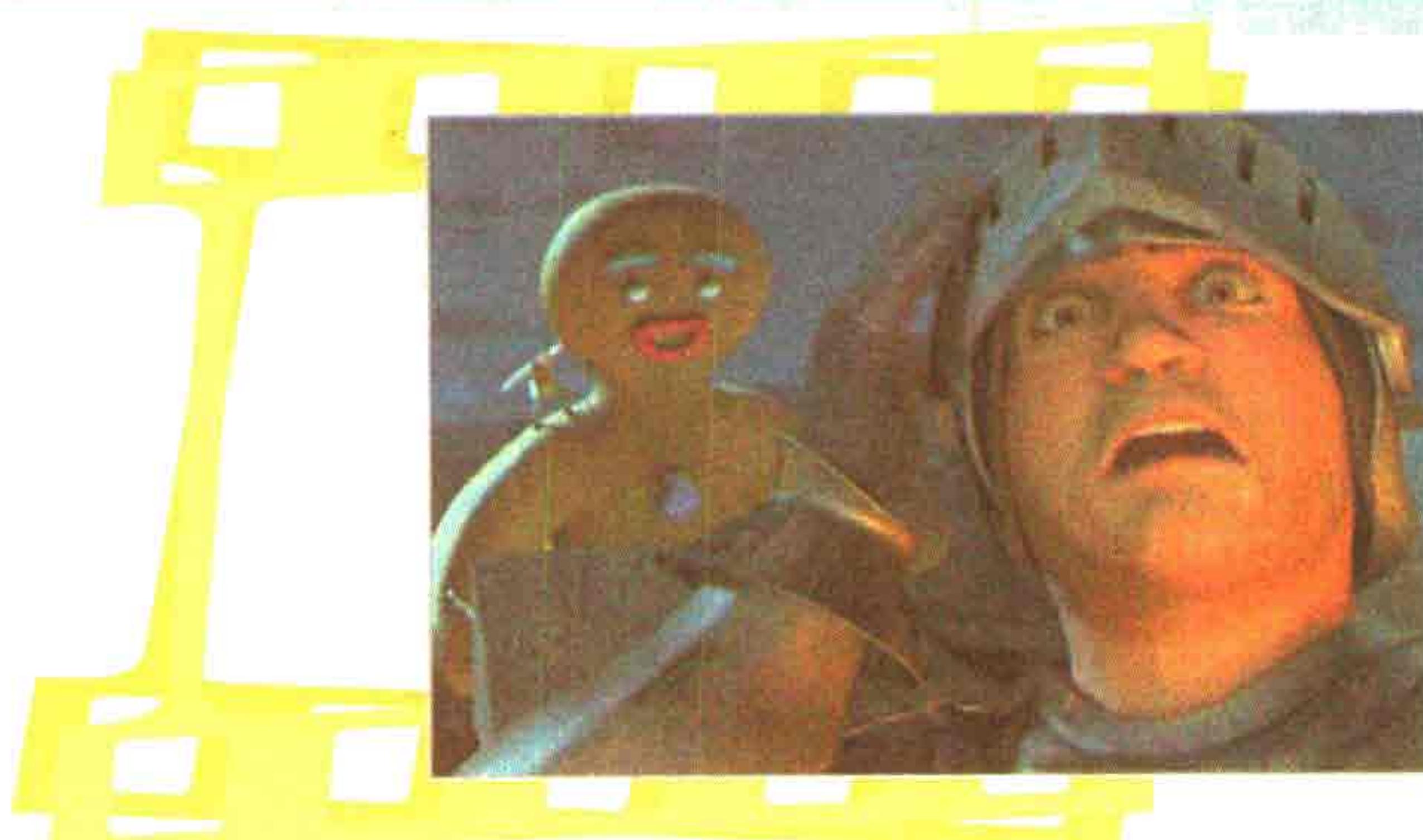
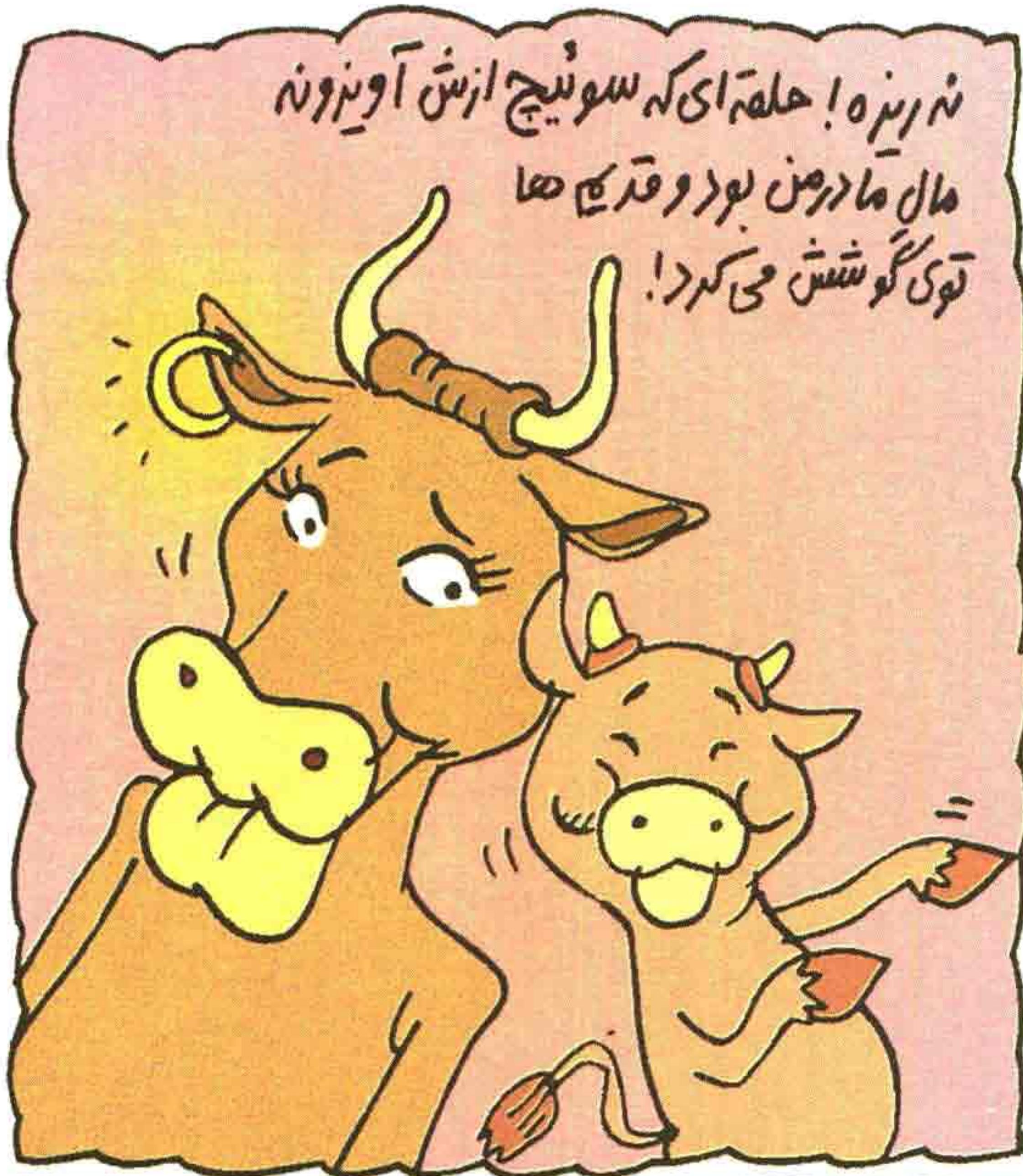


اما فیونا از رفتار بی‌ادبانه
شرک قلابی (چارمینگ)
ناراحت است.

من همان کنم و من خواهم! (قصه‌ی بیخ) مانا نیستی



در همین لحظات است که
شرک، بیسکویت غولپیکر و
دوستان دیگر شرک، قصد حمله
به قلعه را دارند.



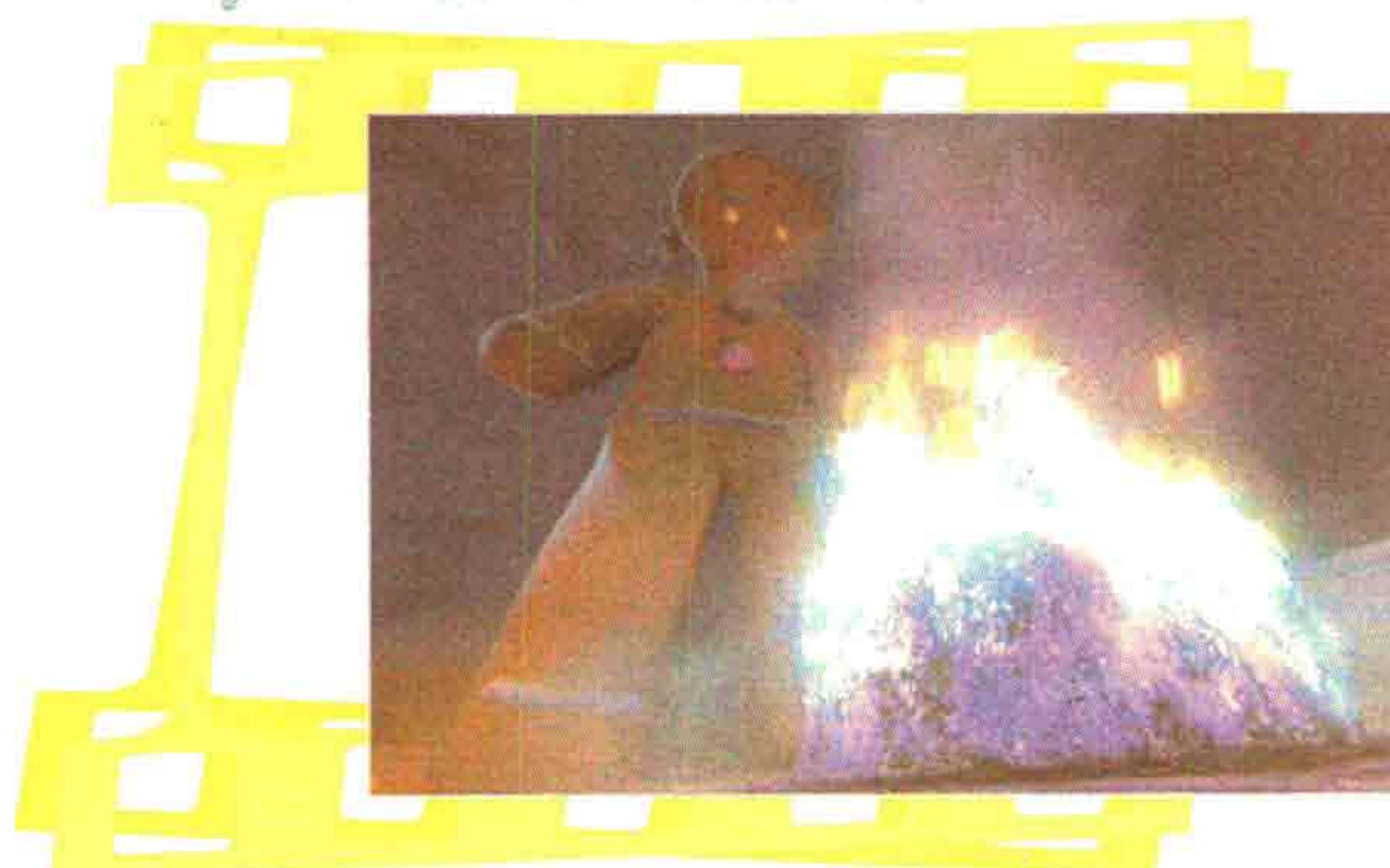
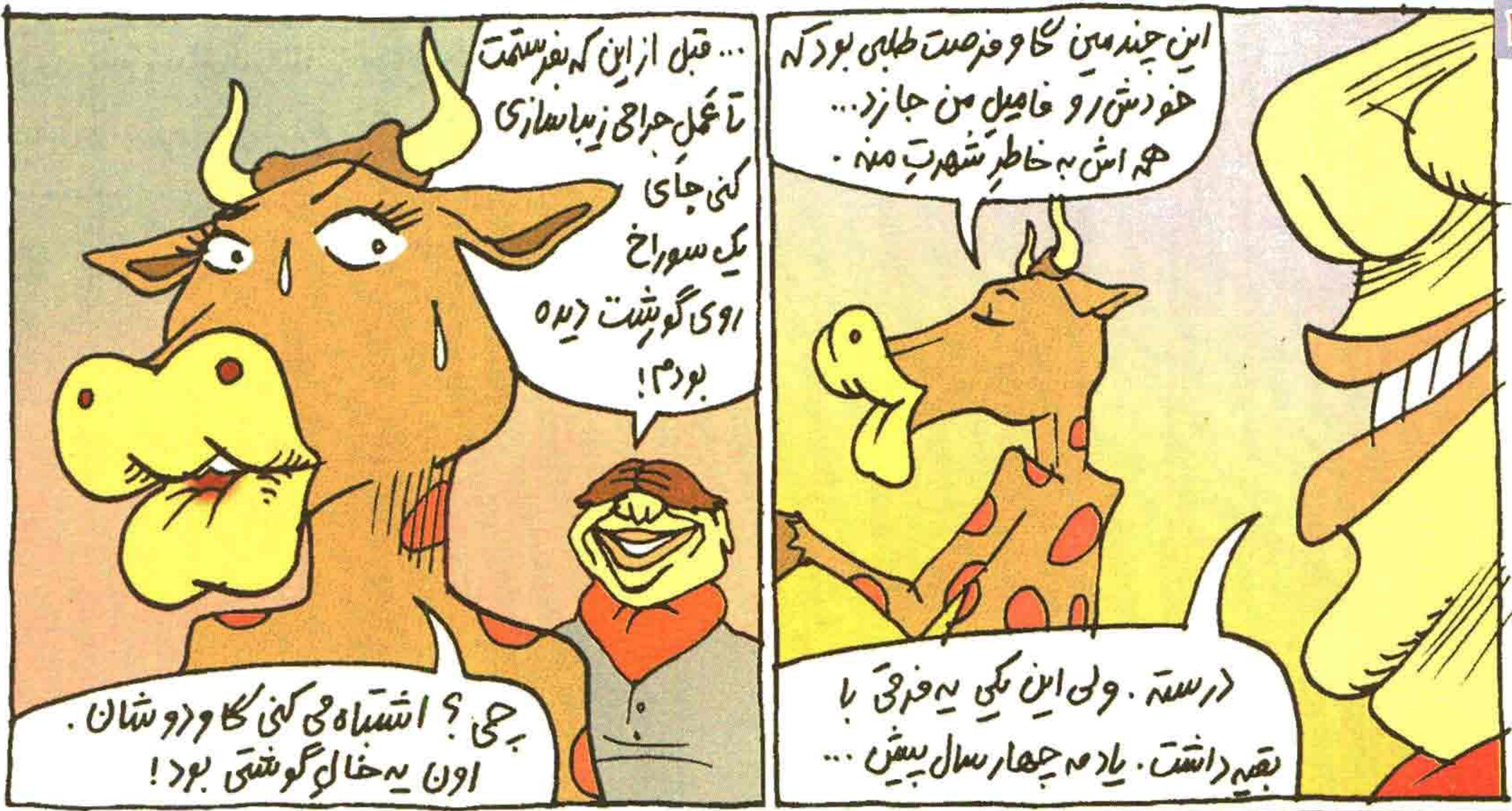
اما سربازان پادشاه نیز
بیکار نیستند و فرمان حمله
 الصادر می‌شود.

کافیه اندکی
تهرنگ کنم تا
نیروهای اروپی ام
جمع شه اوون وقت
دیگه همچ سس جلو دارم
که اهد بود...

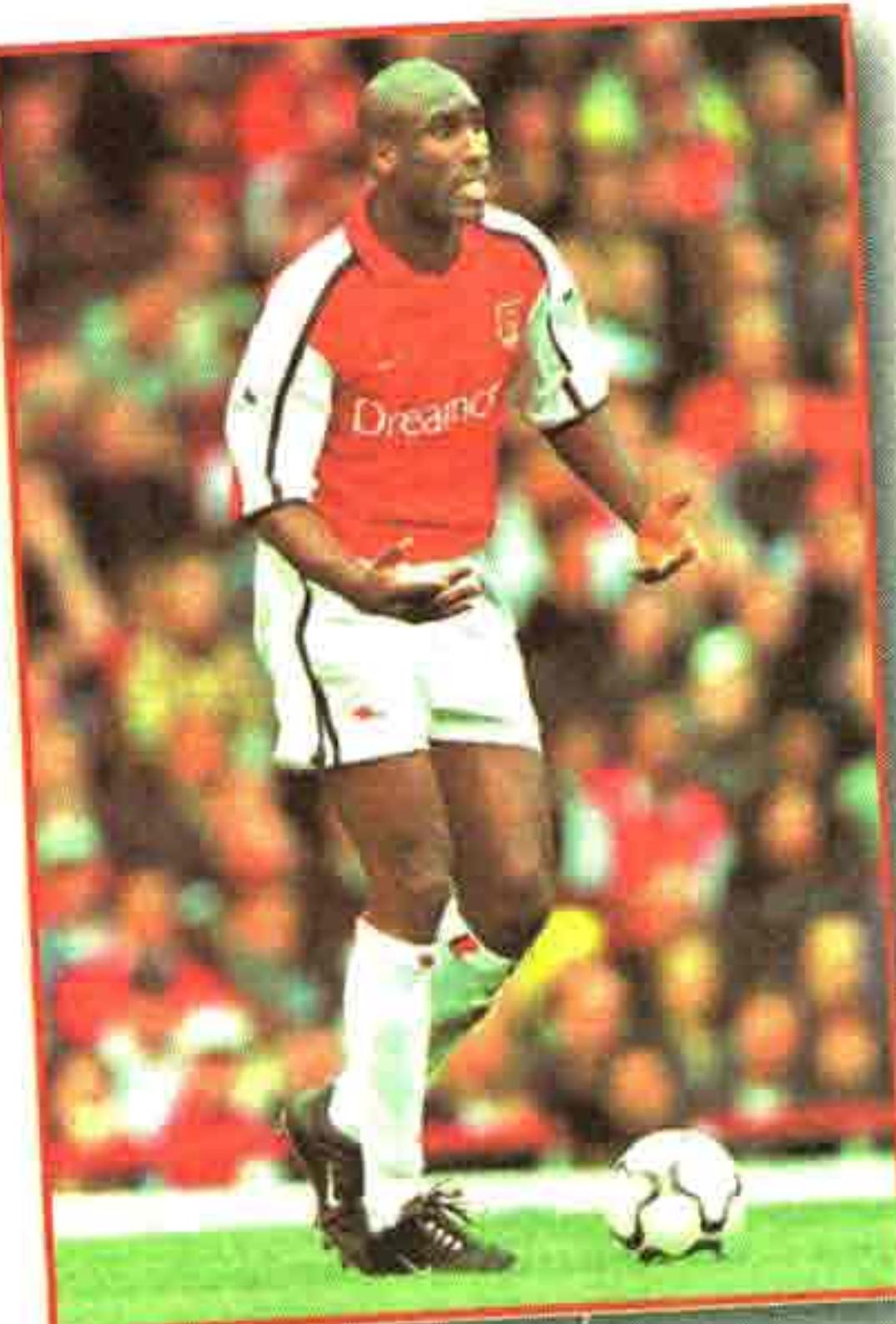
«عنه پیش غافلگیر شدم اما این بار از این خندها
بنست، بهتره به من نزدیک نشید گویا لوهای چون
کمر بند میشانی کنگ فو > ار...»



منجنيق های آتشين به سوي
آنها پر ناب می شود.

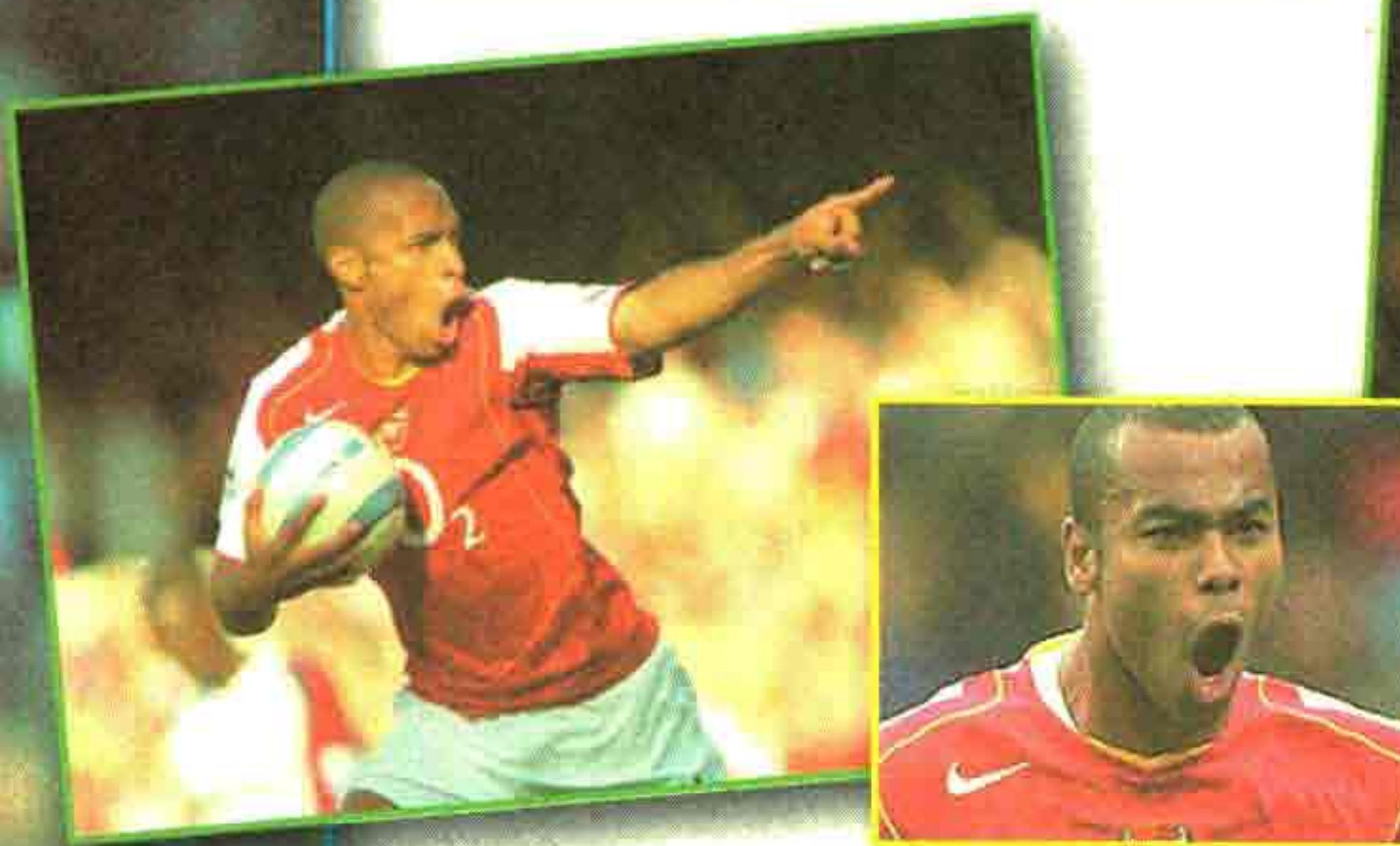


گوی آتشین، دکمه آبنباتی بیسکویت غول پیکر را آب می کند.



تصویر تعدادی ورزشکار را می‌بینید. نام ۴ نفر از آن‌ها در جدول به صورت نام و نام خانوادگی، جدا از هم، قرار گرفته است. اما نام نفر پنجم (رمز جدول) حروفش جدا از هم در جدول قرار دارد. برای یافتن رمز جدول، نخست حروف نام و نام خانوادگی ۴ نفر اول را در جدول خط بکشید. یادتان باشد، این حروف از راست به چپ، چپ به راست، بالا به پایین و پایین به بالا در جدول قرار گرفته اند و ممکن است حروفشان با هم مشترک هم باشد. وقتی حروف باقی مانده را، به ترتیب، کنار هم قرار دهید، نام ورزشکار تصویر پنجم را پیدا می‌کنید که همان رمز جدول است. این نام را به همراه تصویر مربوط به آن به نشانی مجله بفرستید. حتماً روی پاکت نامه بنویسید: «مسابقه ورزشی شماره ۳۰».

مسابقه ورزشی (شماره ۳۵)



بیسکویت هم از سر خشم، دکمه آبنباتی آتش گرفته را به سوی سربازان پادشاه پرتاب می‌کند.

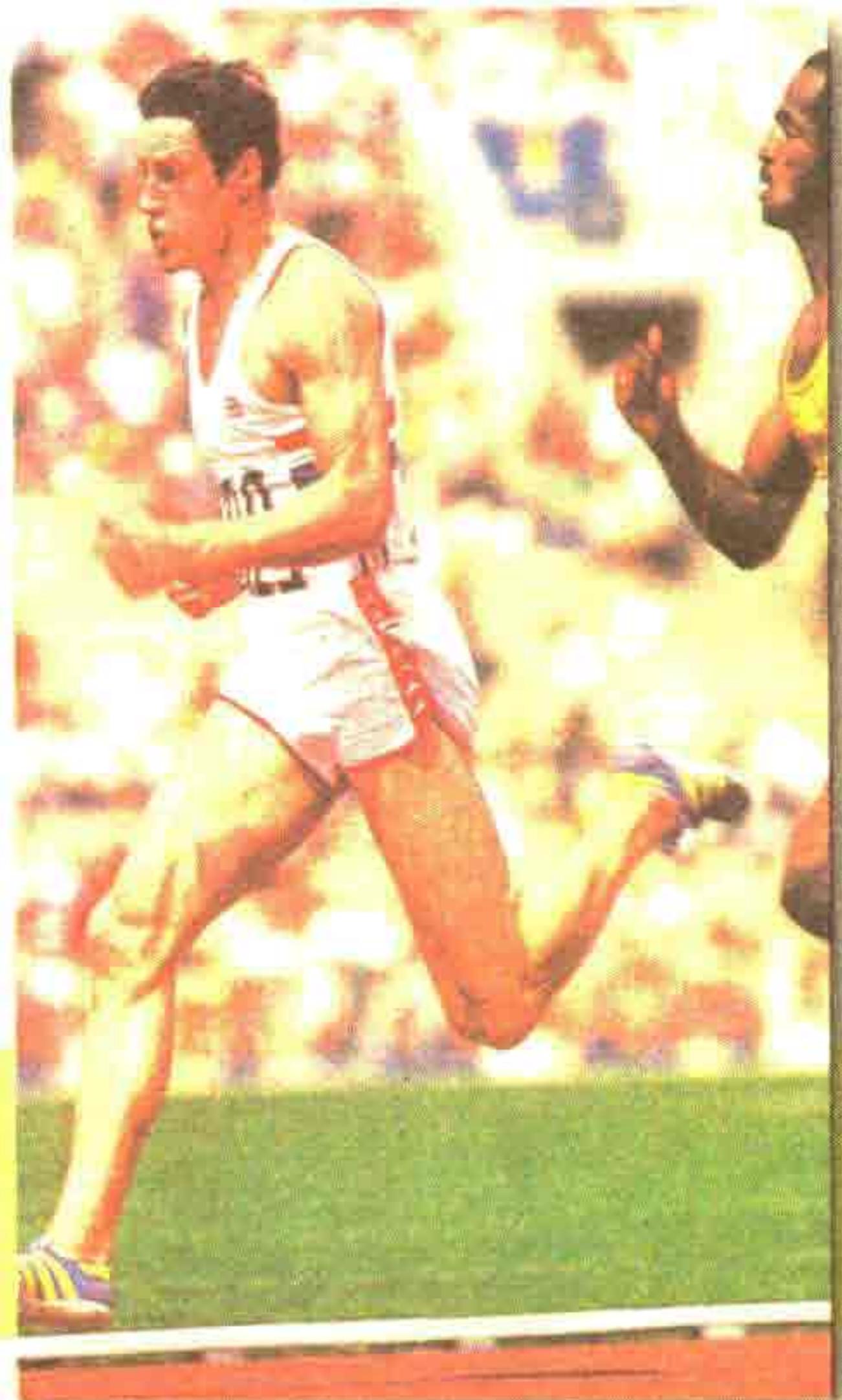
المپیک مسکو - ۱۹۸۰ میلادی

در این سال برای اولین بار در تاریخ بازی‌های جهانی المپیک، یک کشور کمونیستی، برگزارکننده بازی‌ها شده بود. آمریکا و یازده کشور غربی دیگر به بیانه اینکه شوروی (روسیه فعلی)، افغانستان را یک سال قبل از آغاز بازی‌ها (۱۹۷۹ میلادی) اشغال کرده بود، در این مسابقات شرکت نکردند و آنرا تحریم کردند.



◀◀ تصویر خرس نماد بازی‌های المپیک مسکو بود. در مراسم افتتاحیه بازی‌ها که بیش از یکصد هزار نفر در آن شرکت کرده بودند، حرکت‌های نمایشی رنگین و جالبی اجرا شد.

◀◀ پوستر: پوستر بازی‌های المپیک ۱۹۸۰ مسکو، با ستاره سرخ و رنگ قرمز که نشانه حکومت شوروی سابق بود، طراحی و اجرا شده بود.



▶▶ «ولادیمیر سالنیکوف» شناگر روسی، برنده سه مدال طلای شنا در المپیک مسکو شد.



◀◀ مدال طلای مسابقات صد متر مردان، توسط دوننده انگلیسی به نام «آلن ولز» کسب شد. او صد متر را در ده ثانیه و بیست و پنج صدم ثانیه دوید.

◀◀ برای اولین بار پس از مسابقات المپیک ۱۹۲۰ میلادی، رکورد پرش از روی تیرک توسط «ولادیسلاو کازاکویچ» ورزشکار لهستانی شکسته شد. او رکورد پرش را به ۵ متر و ۷۸ صدم متر تغییر داد.



ادامه تصاویر مسابقات المپیک مسکو را در شماره آینده خواهد دید.

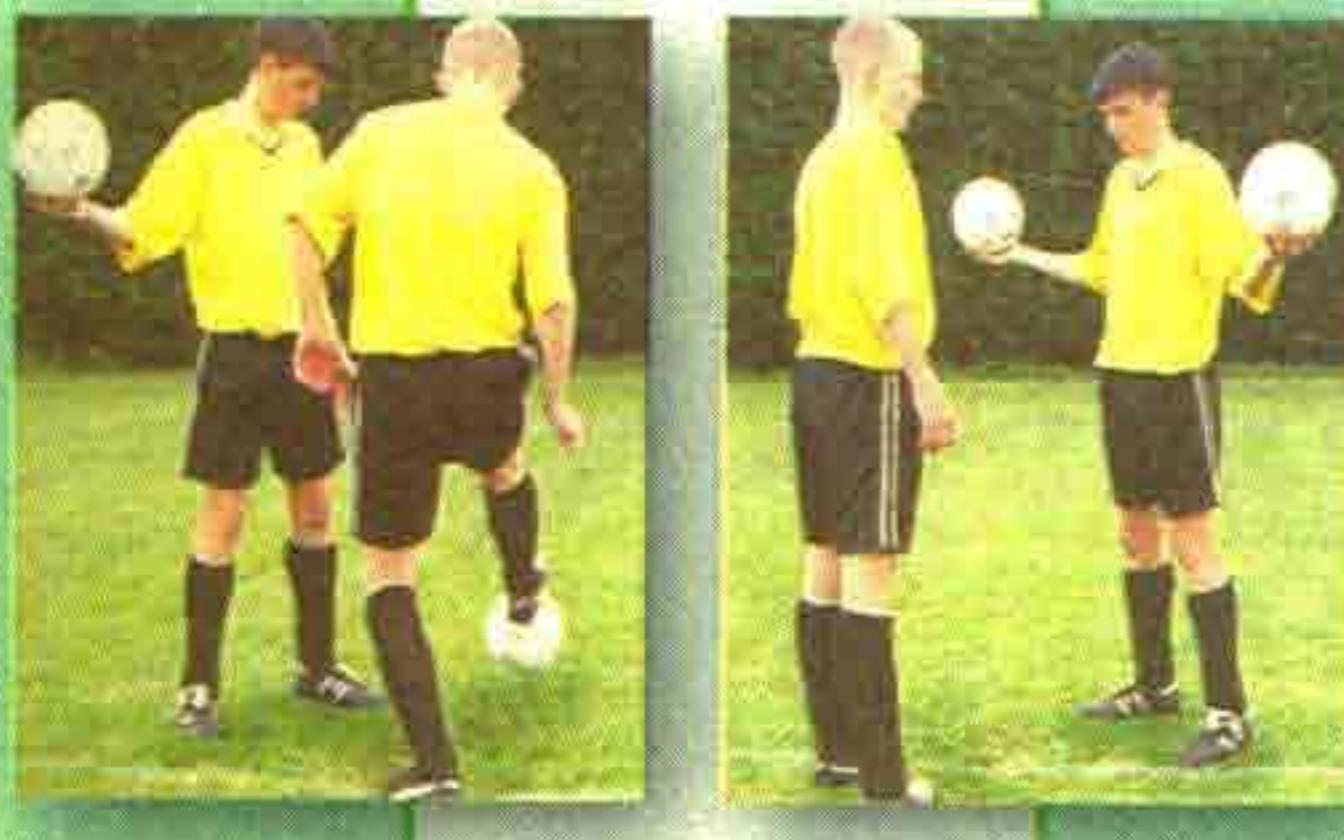


نبرد با شدت ادامه دارد.

بالا بردن سرعت عکس العمل

در بازی فوتبال، تنها قدرت بدنی نیست که یک بازیکن را برای بازی آماده می‌کند. داشتن هشیاری و عکس العمل سریع و مناسب، یک بازیکن فوتبال را در زمین مطرح می‌کند. بازیکنان ریزنقش و کوچک اندامی در این ورزش بوده‌اند که با انجام عکس العمل‌های سریع و حساب شده، فضای بازی را در اختیار گرفته‌اند. بالا بردن سرعت عکس العمل یکی دیگر از درس‌های مدرسه فوتبال است.

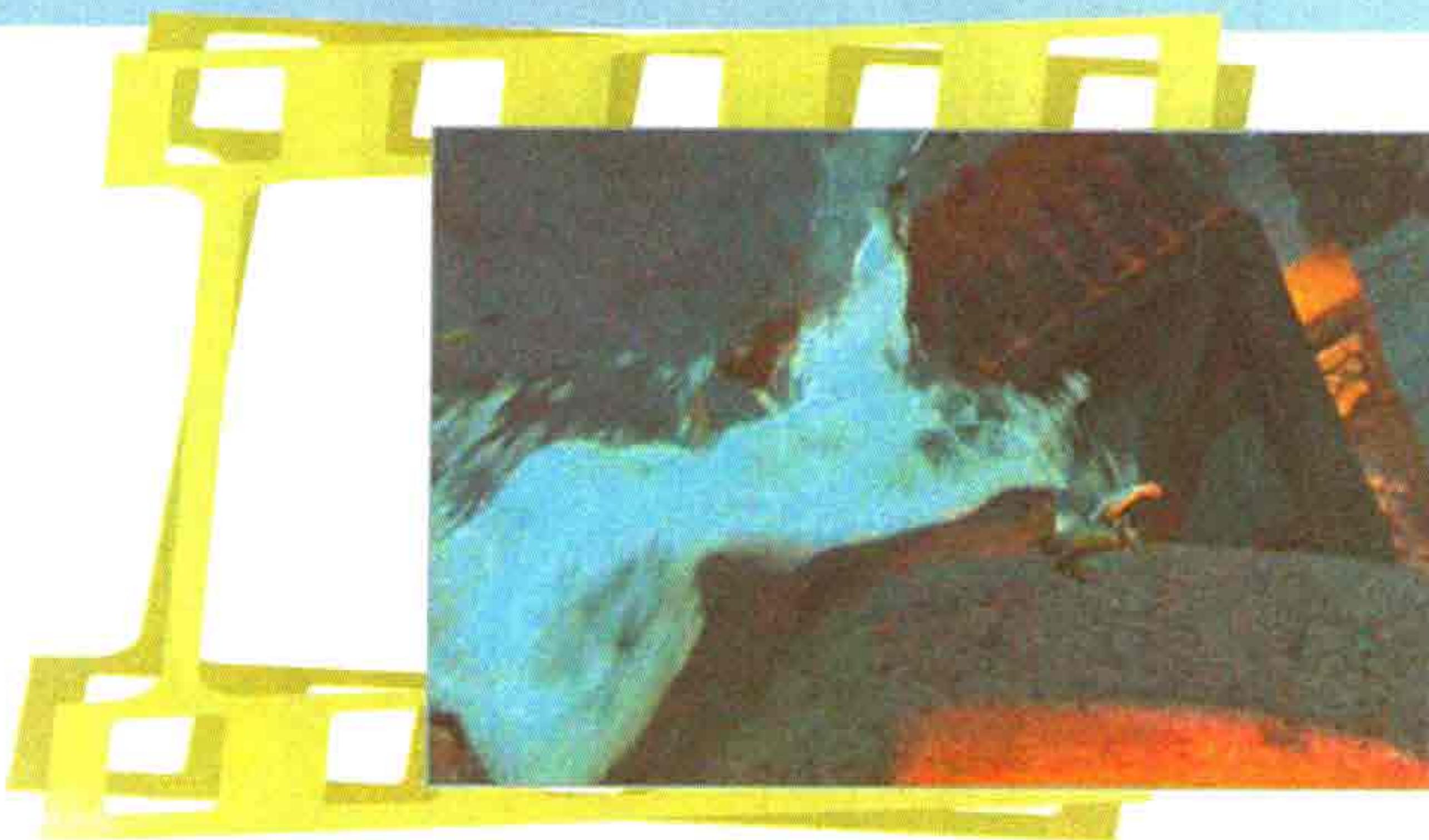
●● سپس بدون اینکه اعلام کند، یکی از توپ‌ها را رها می‌کند. بازیکن مقابل باید به سرعت عکس العمل نشان دهد و توپ را مهار کند.



●● برای افزایش سرعت عکس العمل، یار هم‌تیمی با دو توپ در دو دست رو بروی بازیکن می‌ایستد.

این تمرین بدون رعایت نوبت انداختن توپ اجرا می‌شود و سرعت عکس العمل فرد را بالا می‌برد.

سه بازیکن مانند تصویر کنار هم قرار می‌گیرند. در حالی که نفر وسط در حال ارسال توپ با سر برای یار کناری خود است، همزمان، توپ دیگری را هم با دست دریافت می‌کند. سپس توپ را با دست برای یار دیگر می‌فرستد و یار سوم توپ دیگری را برای هد زدن به سوی او ارسال می‌کند. اجرای همزمان این دو حرکت، عکس العمل بازیکن را افزایش می‌دهد. (تصاویر ۳-۵)



سر بازان از کف مخصوصی که بیسکویت را ذوب می‌کند استفاده می‌کند و آنرا بر سر بیسکویت می‌ریزند.

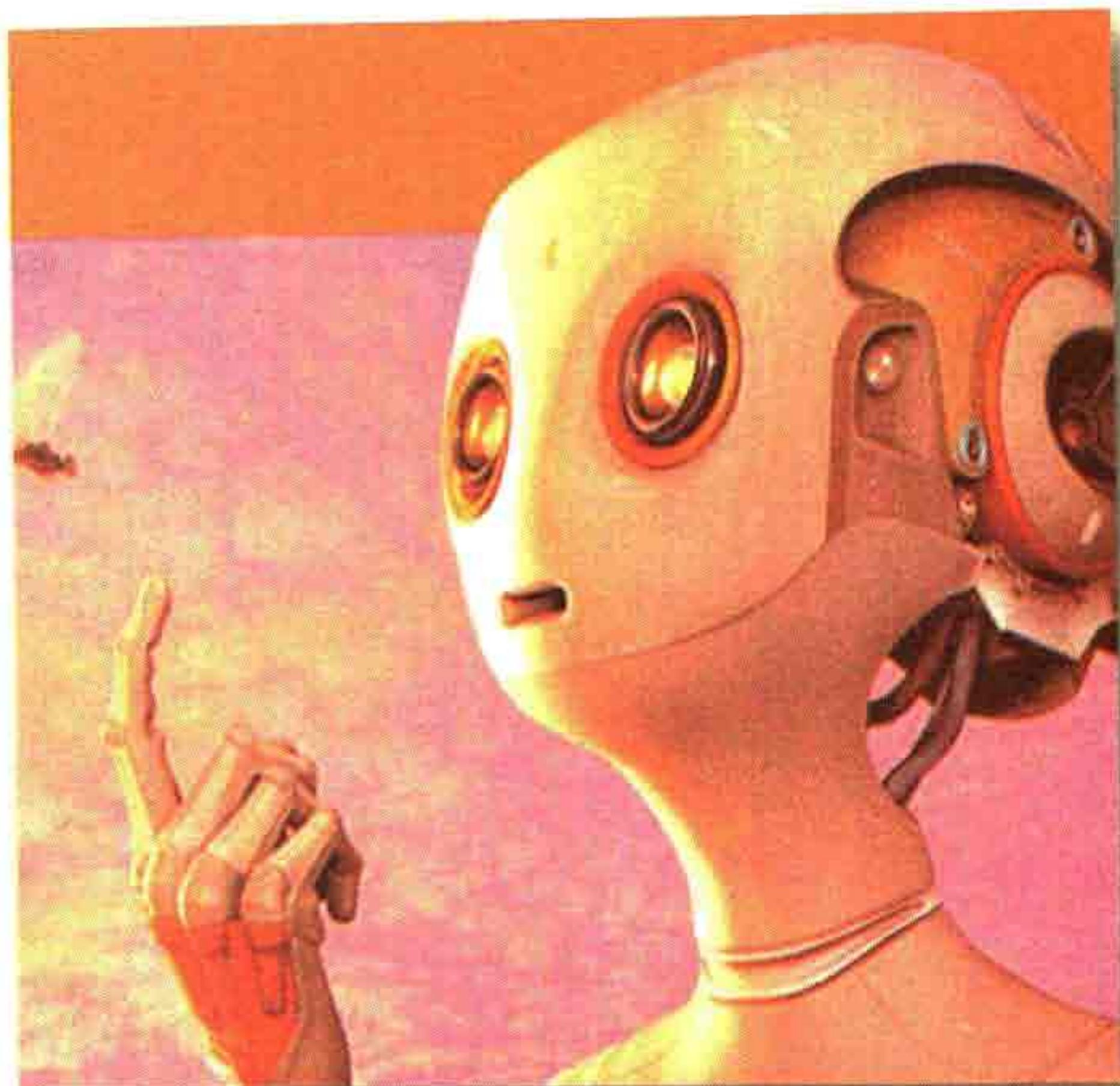
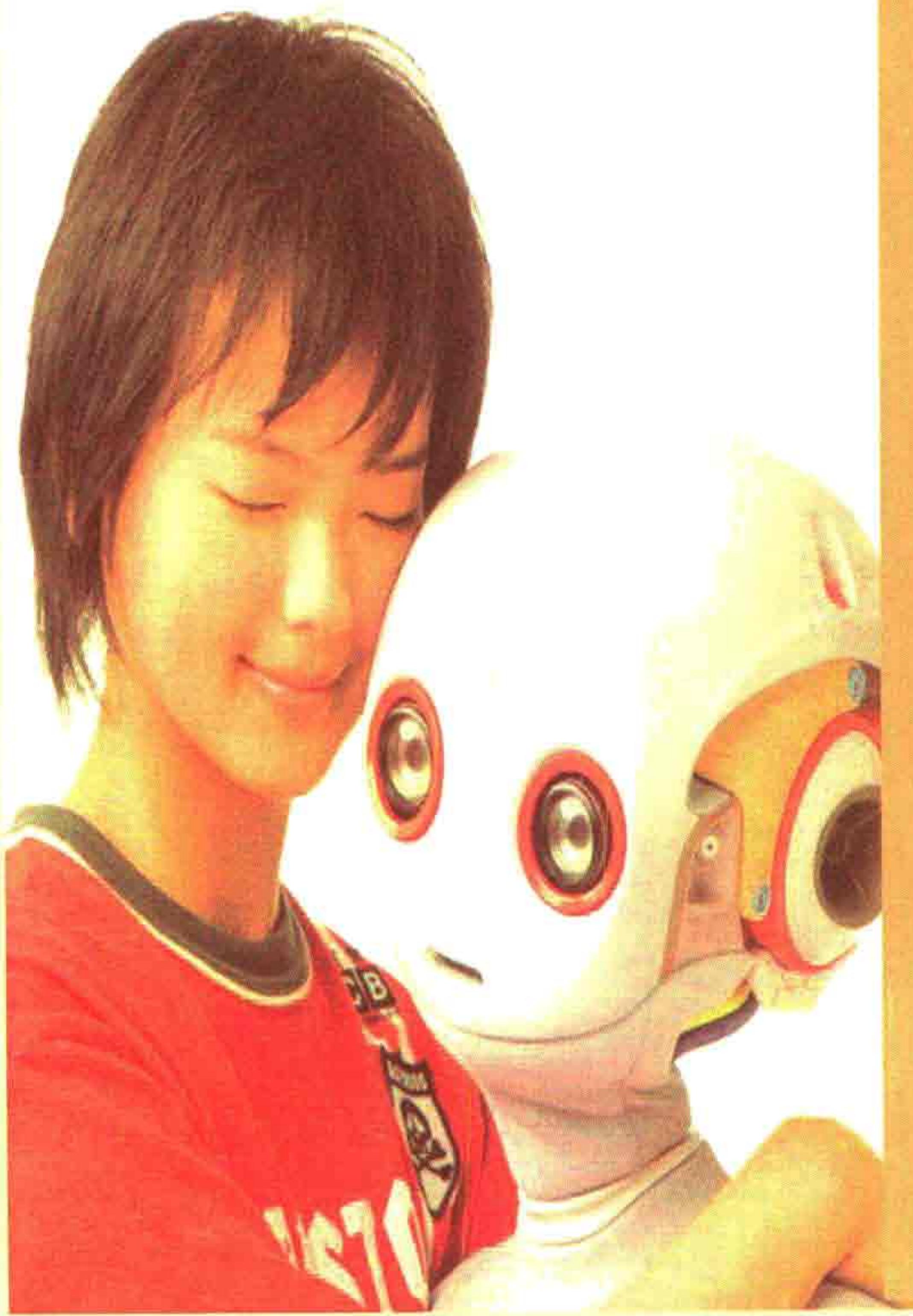


HINOKIO

INTER GALACTIC LOVE

ヒノキオ

هینو کیو



«هینو کیو» یک روبات کنترل از راه دور است که پدر «ساتورا» آنرا برای فرزندش ساخته است. ساتورا، ۱۲ ساله است اما پس از مرگ مادرش در یک تصادف، افسرده شده است. او خود را در اتاقش حبس کرده و به بهانه‌های مختلف به مدرسه نمی‌رود. پدر دانشمند او، برای اینکه ساتورا از درس و مشق خود عقب نیافتد و تا حدی جبران مرگ همسرش شود، هینو کیو را ساخته است تا دوست و همدم ساتورا باشد. ساتورا کم کم توسط هینو کیو، به ارزش زندگی پی‌می‌برد و با او دوست می‌شود. او می‌فهمد که هر چند روبات‌ها، کارهایی شبیه ما انجام می‌دهند، اما انسان باید خود به تنها، واقعیت‌های دنیای بیرون را تجربه کند.

فیلم هینو کیو محصول سال ۲۰۰۵ میلادی ژاپن است. کارگران فیلم «تاکاھیکو آکی یاها» نام دارد و فیلم را در ۱۱۰ دقیقه ساخته است. این فیلم سعی می‌کند معنای زندگی را به بچه‌ها و یتیمان‌ها نشان دهد.



در همان حال، بیسکویت در حال بازگردان در اصلی ورودی قلعه شاه است.

نارنجی پوش

پسر ۱۲ ساله هلندی به نام «رمکو» به زیبایی فوتبال بازی می‌کند. پدر رمکو به نام اریک، بیشتر از پسرش به فوتبال علاقه دارد و سعی می‌کند کاری کند تا پسرش بهترین صورت فوتبال بازی کند. آرزوی رمکو این است که روزی در تیم ملی فوتبال هلند بازی کند. همیشه در خانه آنها، صحبت بر سر فوتبال است. تا اینکه یک روز پدر رمکو می‌میرد. مرگ پدر، رمکو را در خود فرو می‌برد و افسرده می‌کند. او دیگر علاوه‌ای به فوتبال و اخبار آن نشان نمی‌دهد. سیلویا، مادر رمکو به شدت از این موضوع ناراحت است و سعی در چاره‌جوبی دارد. در



این وضعیت، مادر بزرگ رمکو، خانم وینستون، همسایه آنها و دوستان و آشنایان دیگر سعی می‌کنند رمکو را به زندگی عادی برگردانند. آنها تصمیم دیگری هم دارند. آنها سعی می‌کنند، آرزوی رمکو که وارد شدن در تیم ملی فوتبال هلند است را برآورده کنند.

فیلم «نارنجی‌پوش» از روی یک فیلم قدیمی هلندی که موفق هم بوده، ساخته شده است. کارگردان فیلم «جورام لارسن» نام دارد و فیلم را سال گذشته به مدت ۹۰ دقیقه ساخته است. نقش رمکو را هنرپیشه نوجوانی به نام «یانیک فون دی ولد» بازی کرده است. او هم در بازیگری و هم در فوتبال استعداد خوبی از خود نشان داده است.



سرانجام، بیسکویت به داخل کanal آب کنار قلعه می‌افتد و دست‌های بیسکویتی‌اش جدا می‌شود.



نی لبک

عباس قدیر محسنی

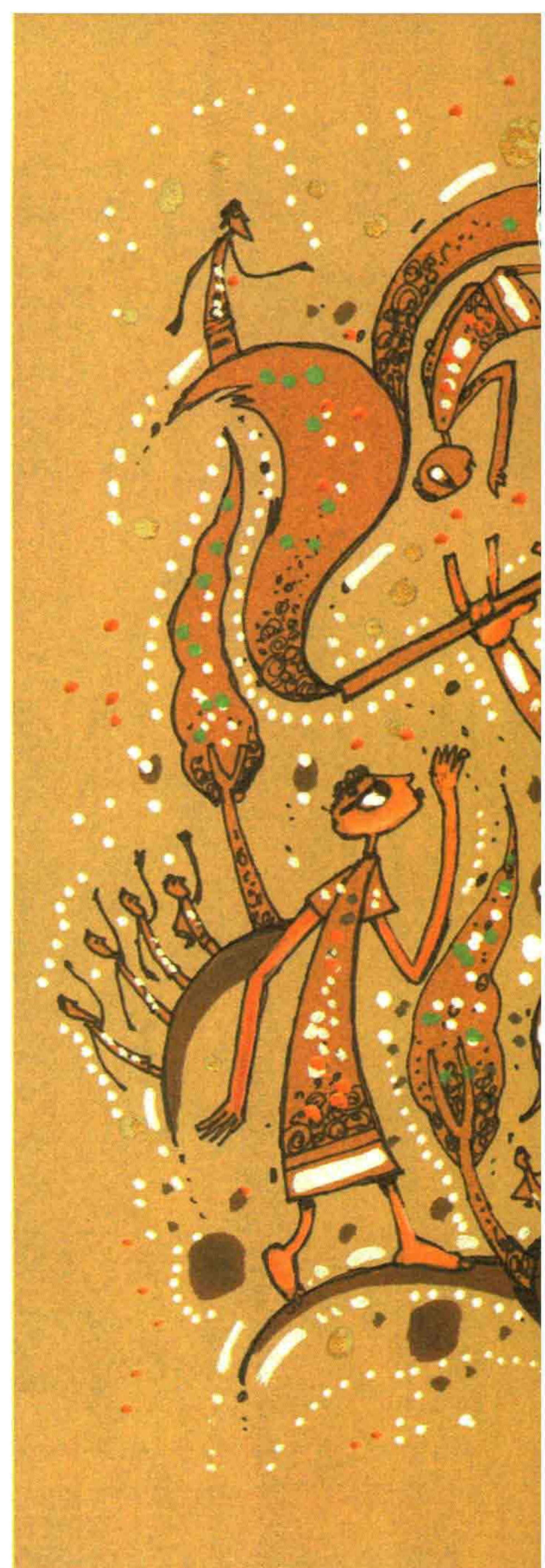
آدمها روی زمین با هم بودند و تنها تنها یک روز پیرمردی آمد روی زمین. کنار آدمها یک خانه گلی ساخت و رفت توی آن. بعد با گل کاسه، کوزه، لیوان، آدمک و نی لبکها گلی ساخت. آنها را آورد بین آدمها. آدمها ساخته های او را خریدند. به او پول و غذادادند و پیرمرد رفت توی خانه اش. روزها گذشت. پیرمرد با گل چیزهای زیادی ساخت و آدمها وسایل او را خریدند. میز، صندلی، در، پنجره، دیوار و ... کم کم همه خانه ها و وسایل آنها گلی شدند. تا اینکه یک روز وقتی پیرمرد با وسایل تازه به میان آدمها آمد، پایش رفت توی یک چاله و شکست. پای پیرمرد گلی بود. آدمها با تعجب به پای گلی پیرمرد نگاه کردند و از ترس فرار کردند. پیرمرد هم به آرامی پای گلی خودش را برداشت و لنگان لنگان با یک پا دور شد. پیرمرد رفت توی خانه ای و دیگر پیرون نیامد و فقط صدای یک نی لبک گلی از توی خانه اش به گوش می رسد.

روزها گذشت و پیرمرد از خانه اش بیرون نیامد. زمین گرم شد. باران نیامد. همه جا خشک شد. آدمها دور هم جمع شدند. با هم صحبت کردند. گفتند پیرمرد جادوگر است. زمین را طلسمن کرده است. باید او را بسوزانیم تا باران دوباره برگردد. آتش بزرگی درست کردند. پیرمرد را با زور از خانه اش بیرون آوردند و او را انداختند توی آتش. پیرمرد توی آتش نی لبک زد، آتش خاموش شد.

شرک خود را به درون قلعه می کشاند.



آدم‌ها بیشتر ترسیدند. پیرمرد را بلند کردند، او را انداختند توی دریا. پیرمرد دوباره نی‌لبک زد. زمین دهان باز کرد. آبها را خورد. پیرمرد روی خشکی ایستاد. آدم‌ها فرار کردند. جیغ زدند. رفتند توی خانه‌هایشان درها را محکم بستند. اما زود بیرون آمدند. فکر کردند. چاله بزرگی کنند. پیرمرد را انداختند توی چاله، روی پیرمرد خاک ریختند. پیرمرد نی‌لبک زد. خاک‌ها کنار رفتند. پیرمرد بلند شد. آدم‌ها که حسابی ترسیده بودند، پیرمرد را محکم بستند و به آسمان انداختند، باد پیرمرد را با خودش برد، پیرمرد نی‌لبک زد. باد آرام شد، پیرمرد به زمین آمد. آدم‌ها حمله کردند به پیرمرد او را زدند. نی‌لبک پیرمرد را شکستند، آنرا خرد کردند. خردۀ‌هایش را ریختند توی دریا. آب نی‌لبک شکسته را با خودش برد. آدم‌ها به پیرمرد نگاه کردند. پیرمرد نشست روی زمین. به آسمان نگاه کرد. صدای نی‌لبک بلند شد. پیرمرد بلند شد. دراز شد، دراز شد دراز شد. رنگ خاک شد، رنگ گل شد. پر از صدا شد. پیرمرد نی‌لبک شد. بعد صدای نی‌لبک شد. آواز نی‌لبک شد. به آسمان رفت. آدم‌ها به آسمان نگاه کردند. آسمان ترک خورد. شکست. تکه‌های گلی اش ریختند زمین. زمین شکاف خورد. تکه‌تکه شد. خانه‌ها، درخت‌ها، آدم‌ها ترک خوردند. شکستند، خرد شدند و ذره ذره توی هوا معلق شدند. صدای نی‌لبک هنوز به گوش می‌رسید.

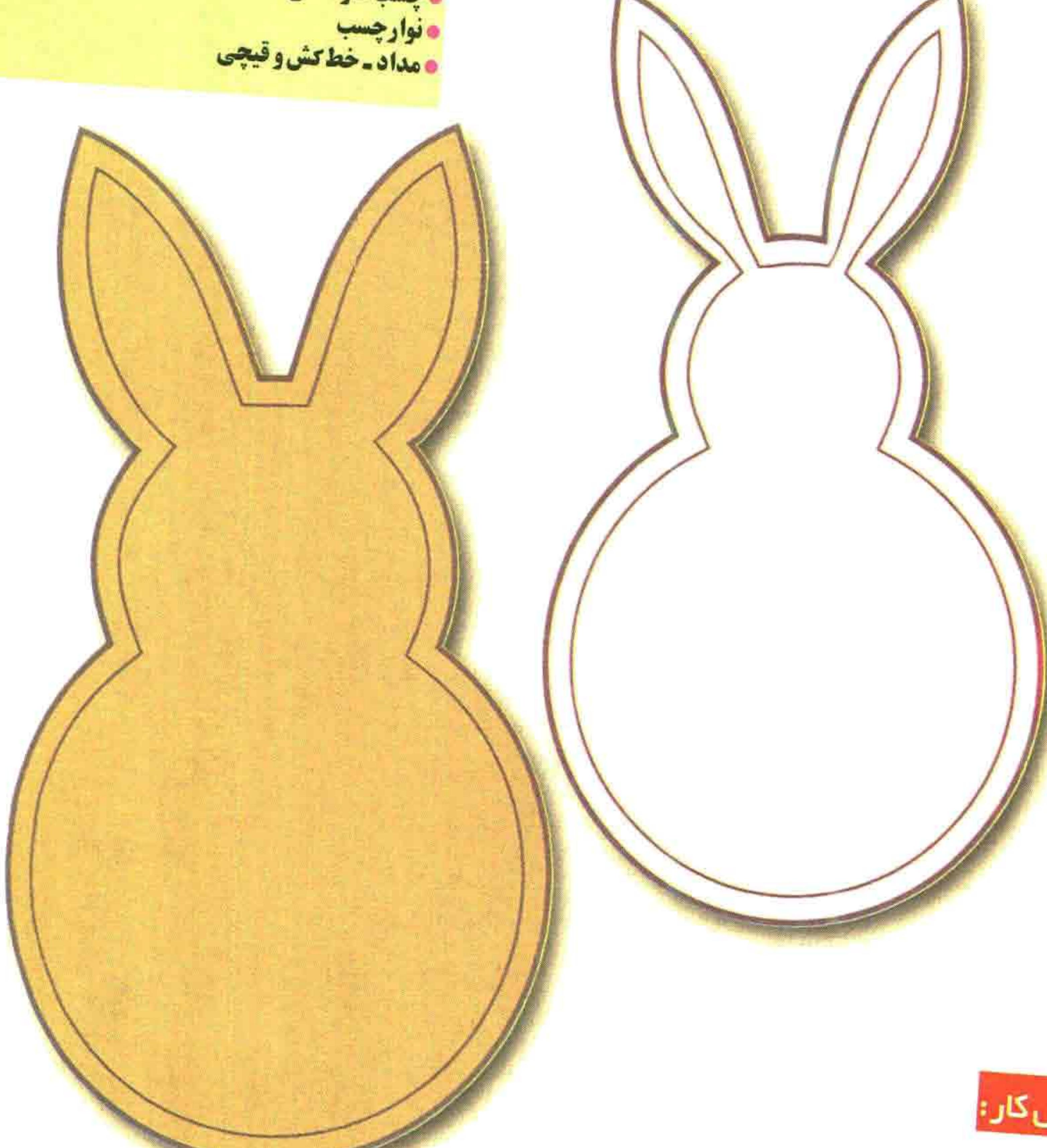


و در ورودی قلعه را باز می‌کند.



خرگوش آریز

- وسایل مورد نیاز:
- تکه هایی از پارچه چیت
 - کاغذ قهوه ای مخصوص درست کردن ساک
 - تکه هایی از ابر و اسفنج صاف
 - توب پارچه ای برای دم خرگوش در اندازه های بزرگ و کوچک
 - ۲ نوار روبان ساتن در اندازه های مختلف کوچک و بزرگ
 - مازیک مشکی
 - کاغذ الگو
 - چسب کاردستی
 - نوار چسب
 - مداد - خط کش و قیچی



روش کار:

از روی الگوها، الگوبرداری کنید. از روی الگوی بزرگ و کوچک هر کدام یک مورد از پارچه (در امتداد خط داخلی) تهیه کنید. یعنی پارچه های شما باید اندازه خرگوش داخلی هر الگو باشد. از هر کدام از الگوها ۲ مورد از کاغذ قهوه ای (که برای ساک استفاده می شود) در امتداد خط خارجی تهیه کنید. این ۴ قطعه کاغذی (۲ قطعه کوچک، ۲ قطعه بزرگ) باید به اندازه بیرونی خرگوش باشد.



شرک و دوستانش وارد
قلعه می شوند.



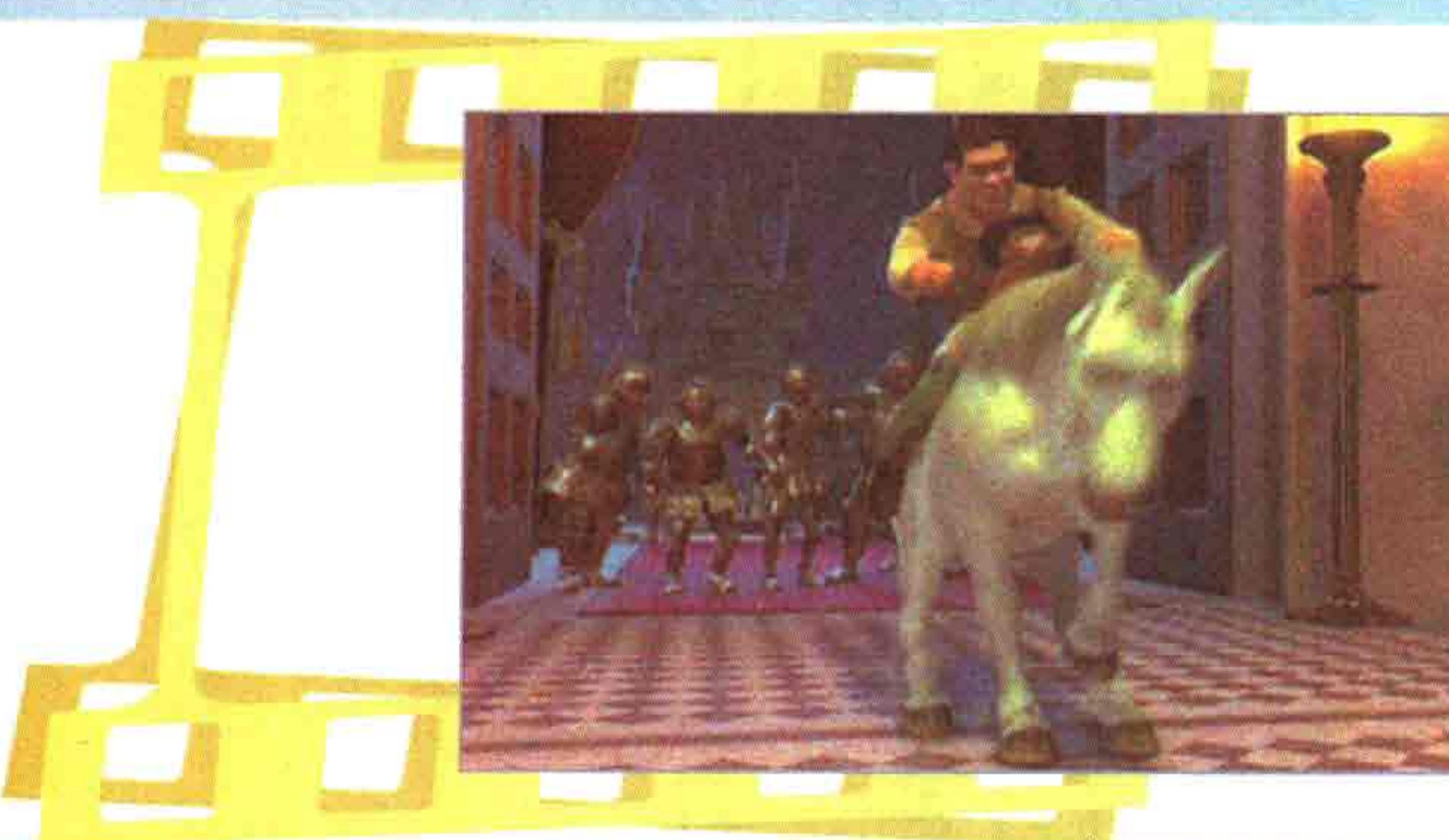
۴. دم خرگوش را از توبهای پارچه‌ای کوچک در پایین خرگوش پارچه‌ای بچسبانید. ورقه‌ای بر را در قسمت سر و بدن خرگوش کاغذی دوم بچسبانید (یادتان باشد لبه‌ها نباید چسبانده شوند و باید با فاصله از لبه بچسبانید). حالا ۲ تکه خرگوش (یکی کاغذی و پارچه‌ای و دیگری ابری و کاغذی را روی هم، از لبه‌ها، بچسبانید).

۵. برای آویزان کردن خرگوش، یک تکه نوار کنفی را دولا کنید و انتهای آن را گره بزنید. گره را در پشت سر خرگوش بچسبانید.



۶. در مرکز یکی از خرگوش‌های کاغذی، خرگوش پارچه‌ای را بچسبانید. می‌توانید با چسب مایع یا چسب کاغذی این کار را انجام دهید.

۷. با مازیک خطوط جدا از هم (مانند شکل) در لبه کاغذ قهوه‌ای بکشید. روبان را پاپیونی کنید و آن را روی خرگوش پارچه‌ای، در محل گردن، بچسبانید.



سر بازان از پس او برنمی‌آیند.



بچه‌های «کالاش»

در شمال غرب پاکستان، حدود چهارهزار نفر مردمی زندگی می‌کنند که قوم «کالاش» را تشکیل می‌دهند. اجداد آنها در سال ۴۰۰ قبل از میلاد توسط یکی از پادشاهان یونان باستان، به این ناحیه کوچ داده شدند. آنها از نظر آداب و رسوم به سایر مردم پاکستان شباهت ندارند. مثلًاً مسلمان نیستند. آنها دین ابتدایی مانند دین یونانیان باستان دارند و اشیاء طبیعی را پرستش می‌کنند.



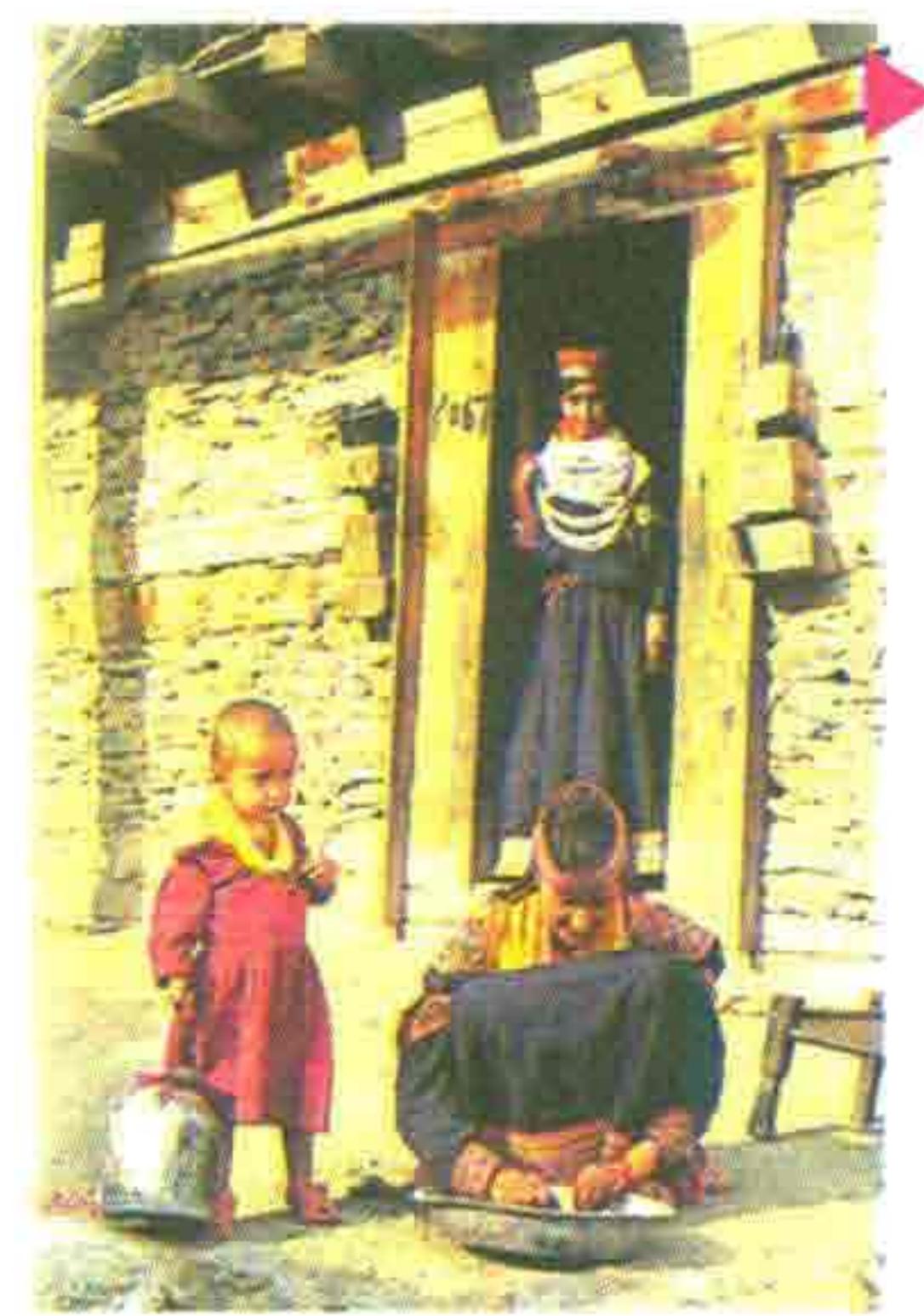
••• بچه‌های کالاش که به مدرسه می‌روند، مشکل زیادی برای رفتن به مدرسه دارند. مدرسه‌های آنها در فاصله‌های دور و پس از گذشتن از دره‌های مختلف، قرار دارد. آنها در مدارس مسلمانان پاکستان تحصیل نمی‌کنند.



فرانکی مامور می‌شود تا سربازان را مشغول کند. شرک و الاغ خود را به حیاط قلعه می‌رسانند.



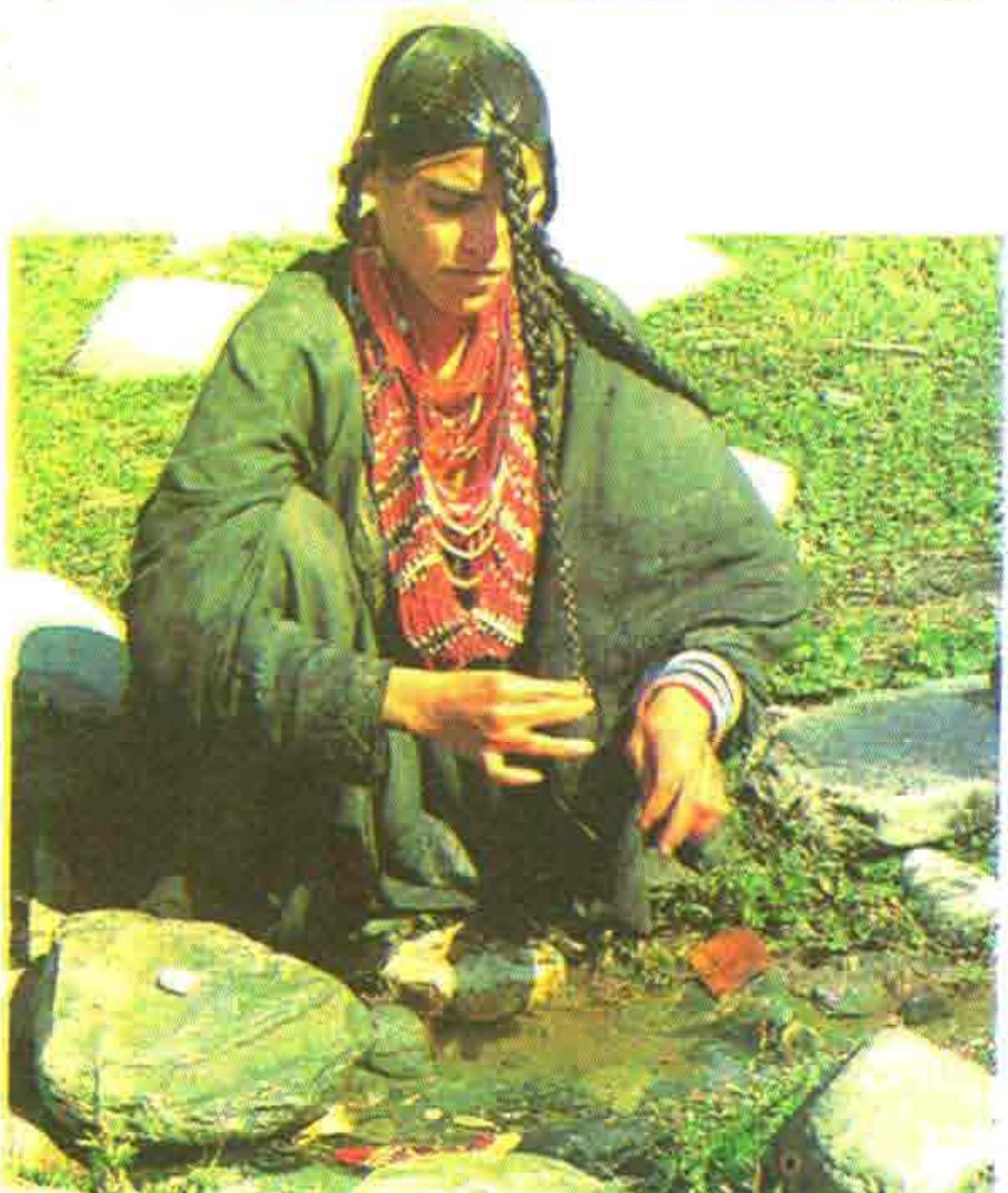
••• خانه‌های مردم کالاش، از چوب ساخته می‌شود و دو طبقه است. بالکن نیز در جلوی طبقه دوم وجود دارد. کالاش‌ها، از طبقه اول برای ذخیره کردن غلات و محل نگهداری حیوانات استفاده می‌کنند. طبقه دوم، محل سکونت آنها است.



••• تا ۳۰ سال پیش، کالاش‌ها، مردگان خود را در گورهای سر باز دفن می‌کردند. آنها روی مردگان خود را نمی‌پوشاندند. اما پس از چندین مورد سرقت از وسایل مردگان و حمله سگ‌ها، تصمیم گرفتند که مردگان خود را پوشانده، دفن کنند.



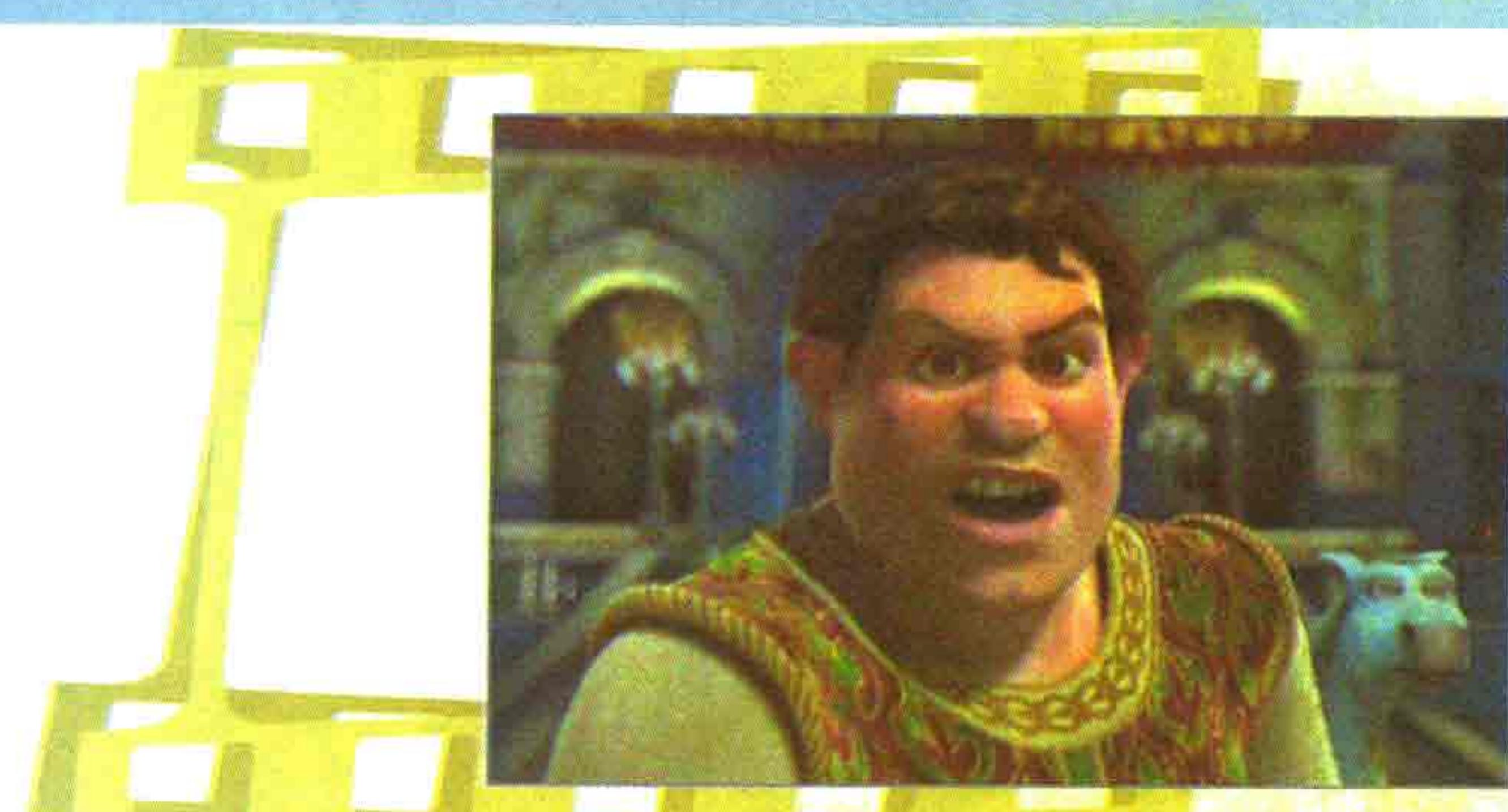
••• قوم کالاش، دو هفته در فصل زمستان، مراسم «چاموس» را بپیامی کنند. در این مراسم سراسب چوبی که «آلتار» نام دارد قرار می‌دهند و سپس در جلوی آن بزرگبانی می‌کنند. به عقیده آنها، خدايانشان به شکل اسب ظاهر می‌شوند.



••• زنان کالاش با استفاده از صدف، گوش ماهی و دانه‌های تسبیح، سربند و زیور آلاتی برای لباس خود تهیه می‌کنند.



••• زنان کالاش، هر چند وقت یکبار در کنار رود یا جوی آب می‌نشینند و موی سر خود را در پنج قسمت می‌بافند. آنها عقیده دارند با این کار، نحسی و بدی از آنها دور می‌شود.



شرک خود را به محل اجرای مراسم می‌رساند و از چارمینگ می‌خواهد که مراسم را ترک کند.



ماجراهای

اسپایک و تایک

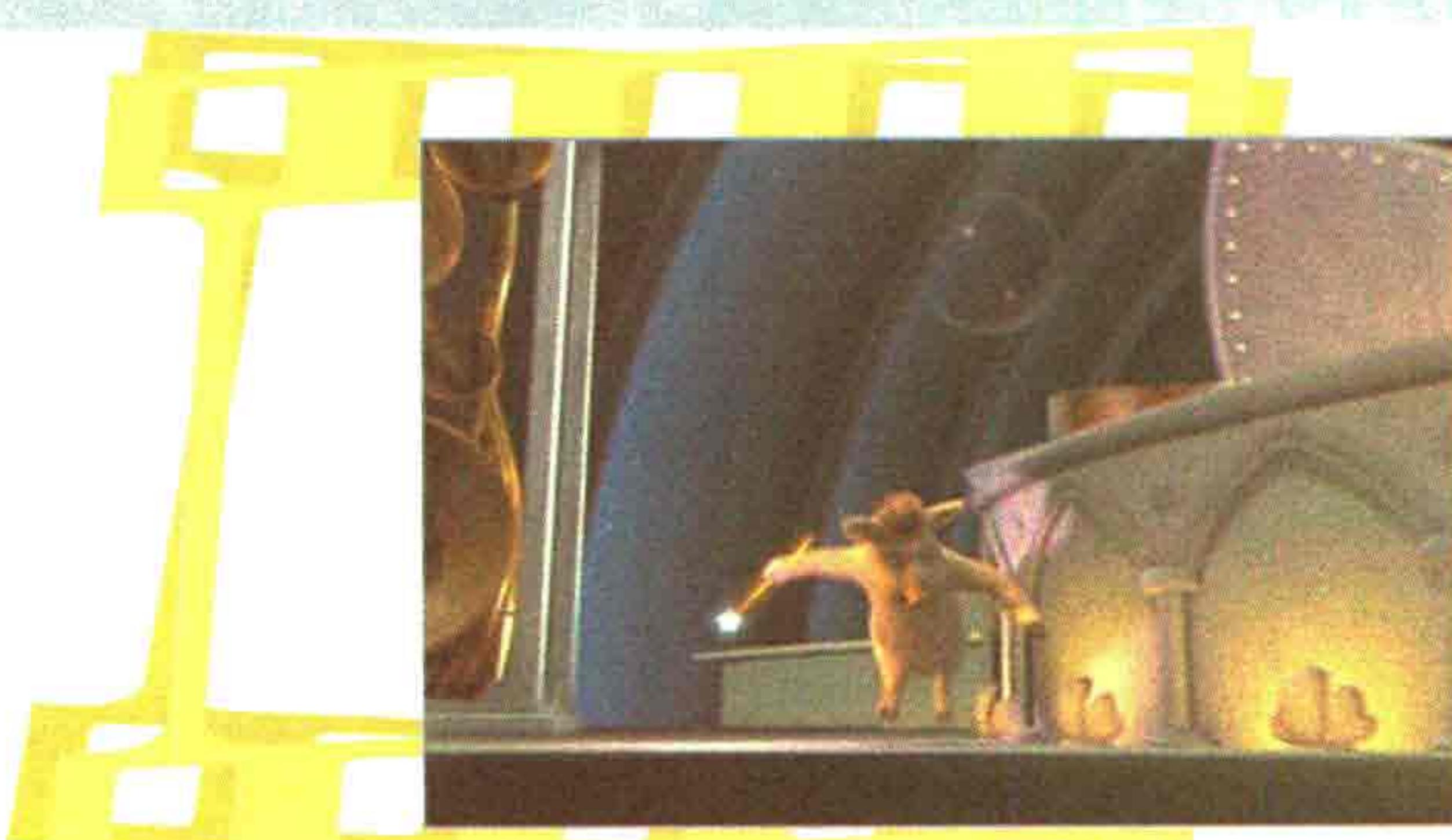
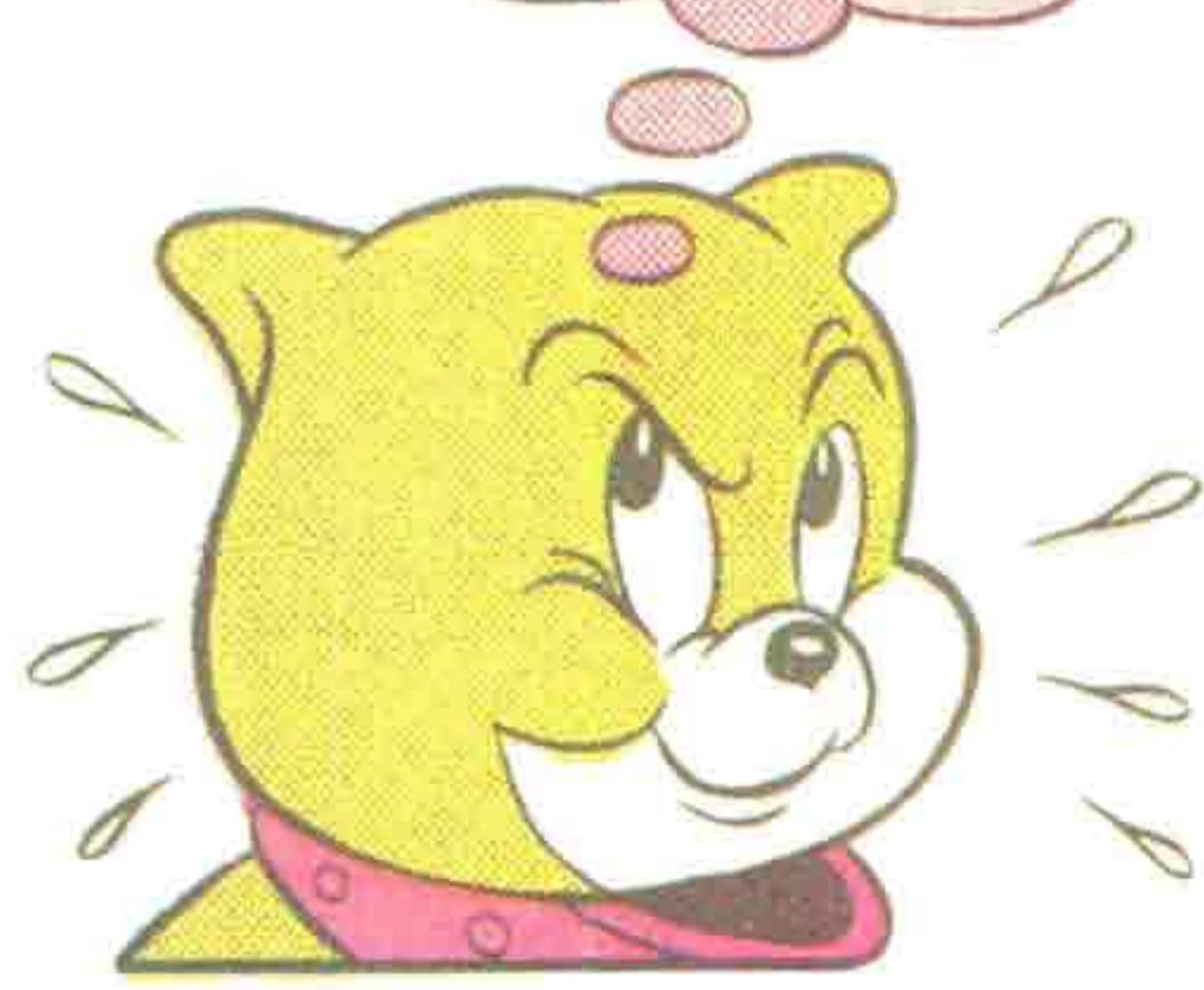
قسمت اول



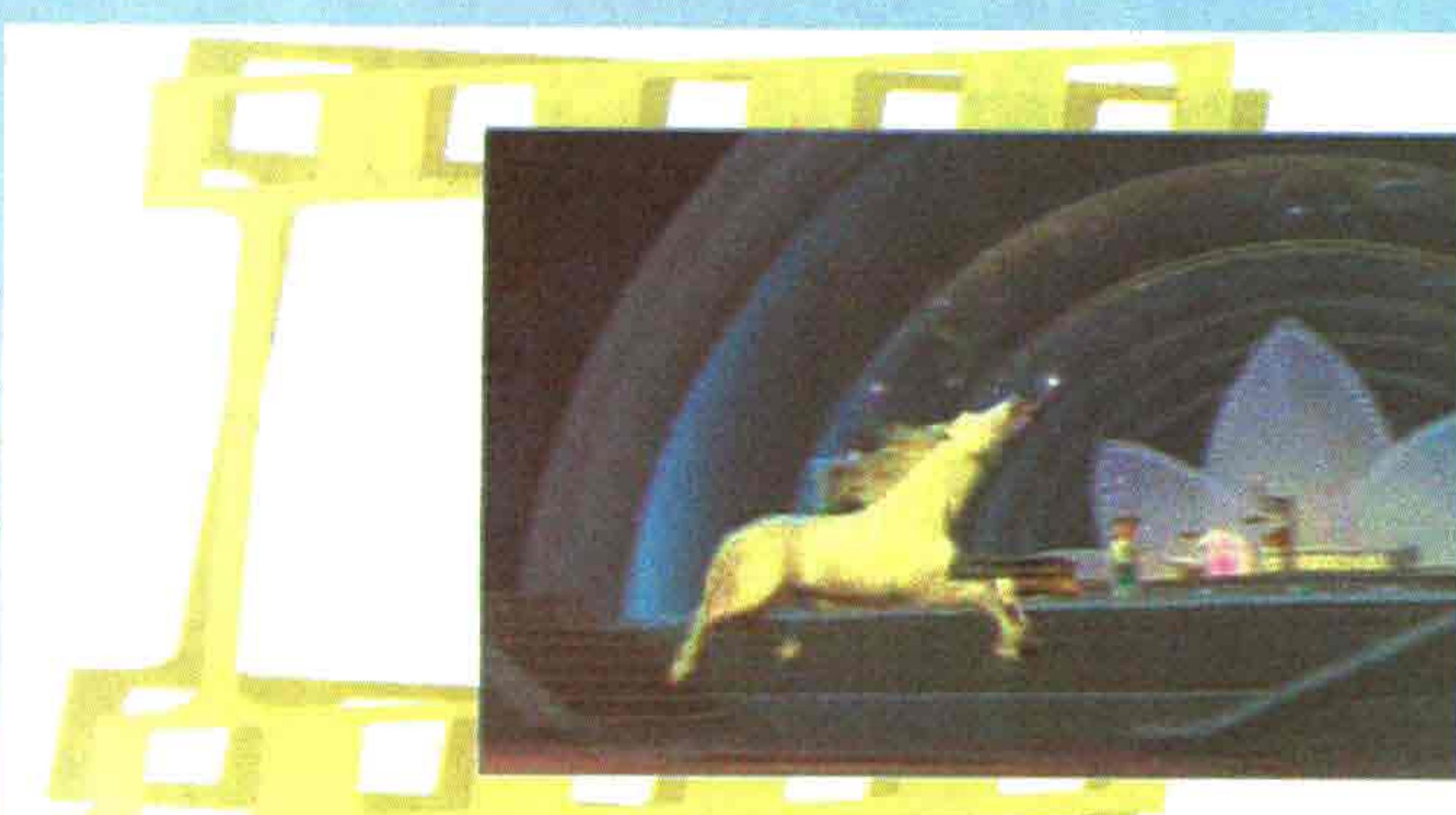
«تایک»، حالا وقتش نیست!
من دارم می‌رم مدرسه!



شرط می‌بندم اگه یه هدیه برای معلم ببرم،
می‌ذاره برم تو کلاس مدرسه!



فرشته، تصمیم می‌گیرد از
جادوی خود استفاده کند، اما ناگهان
چوب جادوی او به وسیله دوستان
شرک، ربوده می‌شود.



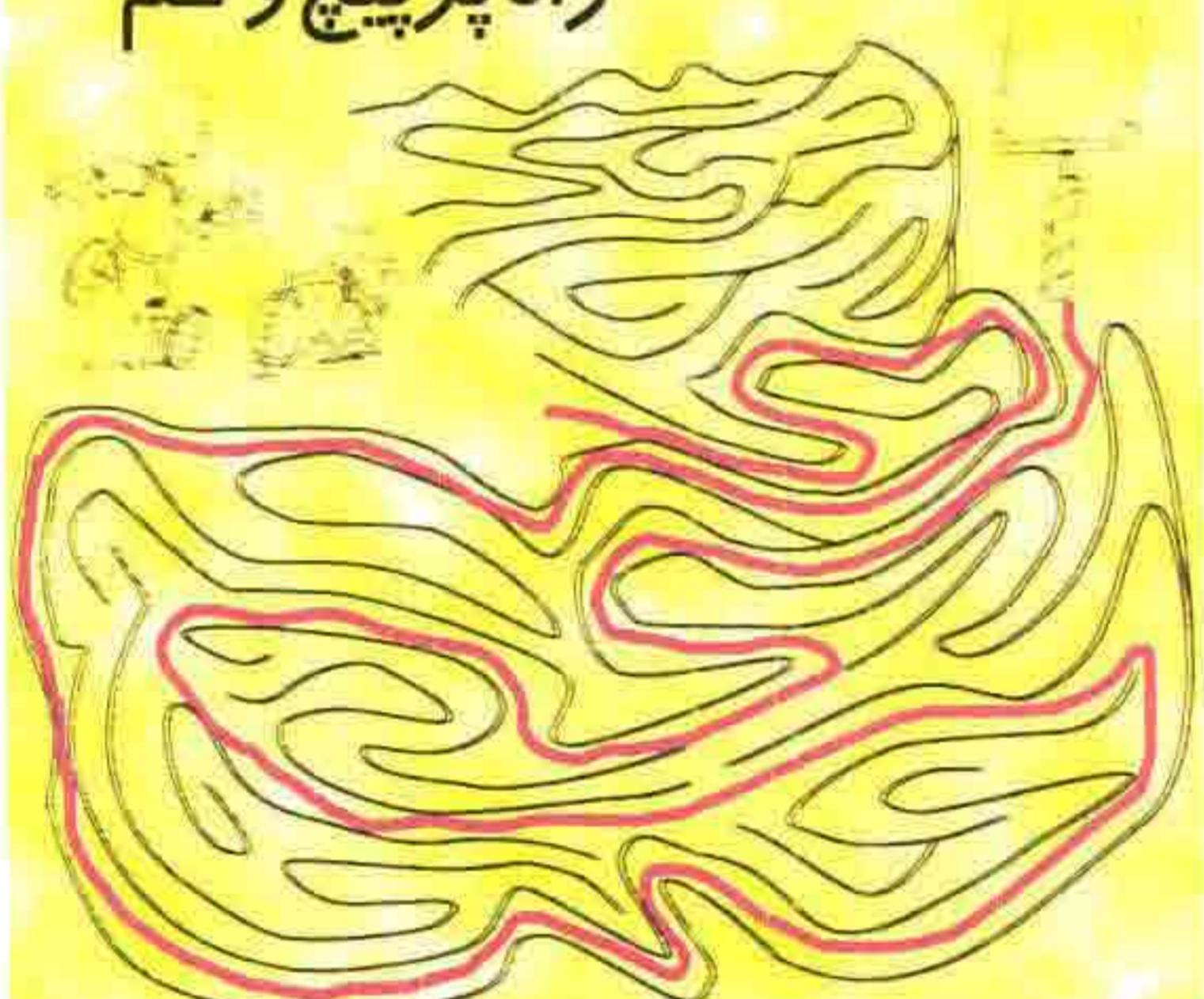
چوب جادو دست به دست
توسط دوستان شرک جابه‌جا
می‌شود.



تا نوک هرم



راه پریچ و خم

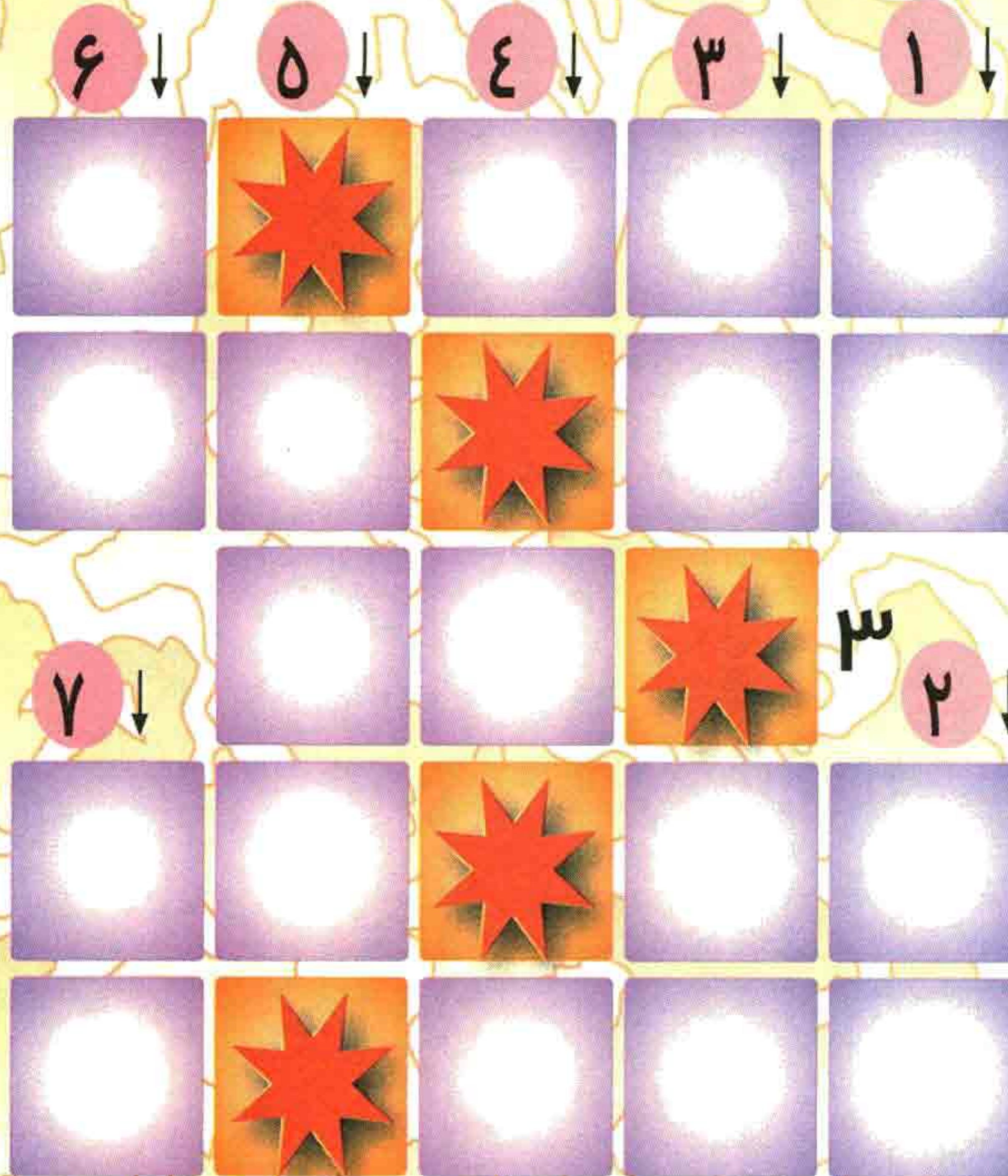


دشمن سرگرمی شماره گذشتہ:

عددی که داخل هر کدام از خانه‌های سنگی این هرم نوشته شده است، در حقیقت جمع ۲ عدد خانه‌های زیرین آن عدد است. یعنی مثلاً اگر عدد ۳ داخل خانه بالایی است و یکی از خانه‌های زیرین آن عدد ۱ را دارد، خانه دوم باید عدد ۲ شود که جمع ۱ و ۲ عدد ۳ می‌شود و در خانه بالایی قرار دارد. اگر ترتیب تمام خانه‌ها به همین صورت باشد، قلم بردارید و خانه‌های خالی را تا نوک هرم، پر کنید (عدد هر کدام را بنویسید).



اما ناگهان چارمینگ، چوب جادو را به چنگ می‌آورد و آنرا برای مادرش می‌فرستد و او هم جادویی را به سوی شرک و فیونا ارسال می‌کند.



جدول ۲ حرفی یا ۳ حرفی

پاسخ جدول شماره گذشته

جدول ۲ خانه

۱	ش	ب	ه	ا	ل
۲	س	ل			
۳	ب	ا	ر	س	
۴	و	ل			
۵	س	د	ا	ش	

افقی

۱. از پونه بدش می‌آید.
۲. رطوبت-راز.
۳. حرف همراهی.
۴. شهر زلزله‌زده ایران-اثر چربی بر روی لباس.
۵. سگ بیمار.

عمودی

۱. هر سه کیلوگرم را گویند.
۲. میوه‌ای شبیه سیب.
۳. مادر عرب-من و شما.
۴. هر دوازده ماه را گویند.
۵. میوه و ثمر.
۶. ویتامین انعقاد خون.
۷. ویتامین انعقاد خون.



پدر فیونا انگار که از گذشته پشیمان
شده باشد، خود را در مسیر جادو
می‌اندازد.



سنحاب بد اخلاق

یکی بود یکی نبود. سنحابی بود که خیلی اخلاق بدی داشت. همهی حیوانات با هم بازی می‌کردند ولی او یک گوشه می‌نشست و آن‌ها را نگاه می‌کرد که ناگهان فیل گفت: «سنحاب کوچولو چرا با ما بازی نمی‌کنی؟» سنحاب جواب نداد و رفت. فیل گفت: «کجا می‌روی سنحاب کوچولو؟» ولی جوابی نشنبید. یکی روز همهی حیوانات تصمیم گرفتند که با هم یک فکری بگنند. جفده که خیلی باهوش بود گفت: کبوتر تو می‌توانی بروی و با او صحبت کنی! کبوتر گفت: «باشد. این کار را می‌کنم». بعد پرواز کرد و رفت طرف لانه‌ی سنحاب. در زد. سنحاب با صدای بسیار خشنی گفت: «کیه؟ کبوتر گفت: «منم آقا کبوتر». سنحاب در را باز کرد و بعد گفت: «چیه؟ چی کارم داری؟» کبوتر گفت: «آقا سنحاب فکر نمی‌کنی چهره‌ی سنحاب‌ها خیلی زیباست ولی تو همیشه اخم می‌کنی و نمی‌گذاری ما قیافه‌ی زیبایی دارند ولی تو همچنان «راست می‌گی». کبوتر گفت: «بله سنحاب‌ها قیافه‌ی زیبایی دارند و برو و یک روز قیافه‌های رادر اخم می‌کنار. ناراحت می‌کنم». بعد کبوتر رفت. سنحاب گفت: «راست می‌گفت باشد بروم و قیافه‌ی خودم را در کنار بر که ببینم». وقتی به کنار بر که رفت و قیافه‌خود را دید گفت: «وای من این جوری بودم عوضش حالا دیگر اخم نمی‌کنم». بعد به طرف جنگل رفت به همهی حیوانات گفت: «بیایید با هم بازی کنیم». و لبخندی زد. بعد او دیگر همیشه با همه بازی می‌کرد و لبخند می‌زد.

سیده‌دارایی - ساله از تهران

«زهرا منوچهري کلاس دوم دبستان از تهران»



هانیه صفارزاده / کلاس دوم / از مشهد



سیده کیمیا والاتبار / ۷ ساله / از تهران



رضوان بهاروند احمدی / ۱۱ ساله / از خرم آباد



فائزه صفارزاده / کلاس چهارم / از مشهد



جادو به سوی فرشته بد جنس
منحرف می‌شود و او را به کناری
پرتاب می‌کند. دیگر از فرشته
اثری بر جا نمانده است.

فرستنده:

نشریه



نشانی:

تهران- خیابان انقلاب- چهار راه حافظ- پلاک ۹۶۲
امور مشتر کان مجله هفتگی «دوست»

دوست



۴۱



از اثر ضربه جادو بر پدر
فیونا، او به شکل قورباغه
درآمده است.



دوست



بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۴ هر ماه ۴ شماره، هر شماره ۱۷۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک صادرات میدان انقلاب کد ۷۶

به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی:

تهران خیابان انقلاب، چهار راه حافظ، پلاک ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمائید.

قابل توجه مقاضیان خارج از کشور

بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور که در ایران

بهای یک شماره از مجله هفتگی «دوست»:

سکونت دارند، می‌توانند مبلغ فوق را به حساب اعلام شده

خاورمیانه (کشورهای همچو روسیه) ۷/۰۰۰ ریال

واریز نمایند و سپس نشانی فرد خارج از کشور را به امور

اروپا، آفریقا ۸/۰۰۰ ریال

مشترکان مجله دوست ارسال نمایند.

آمریکا، کانادا، استرالیا ۹/۵۰۰ ریال

فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

.. / / ۱۳ تحصیلات:

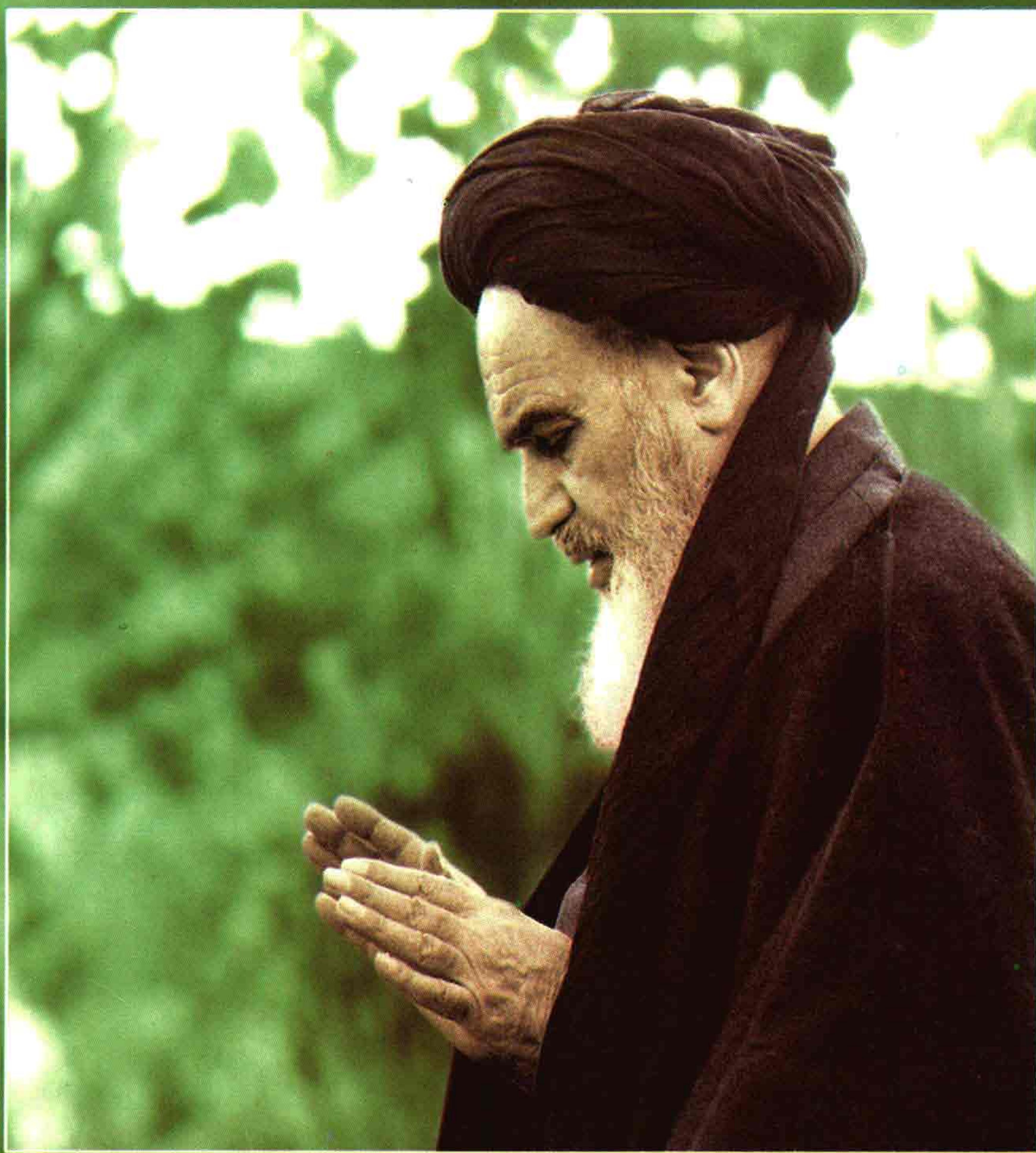
تاریخ تولد:

نشانی:

کد پستی:



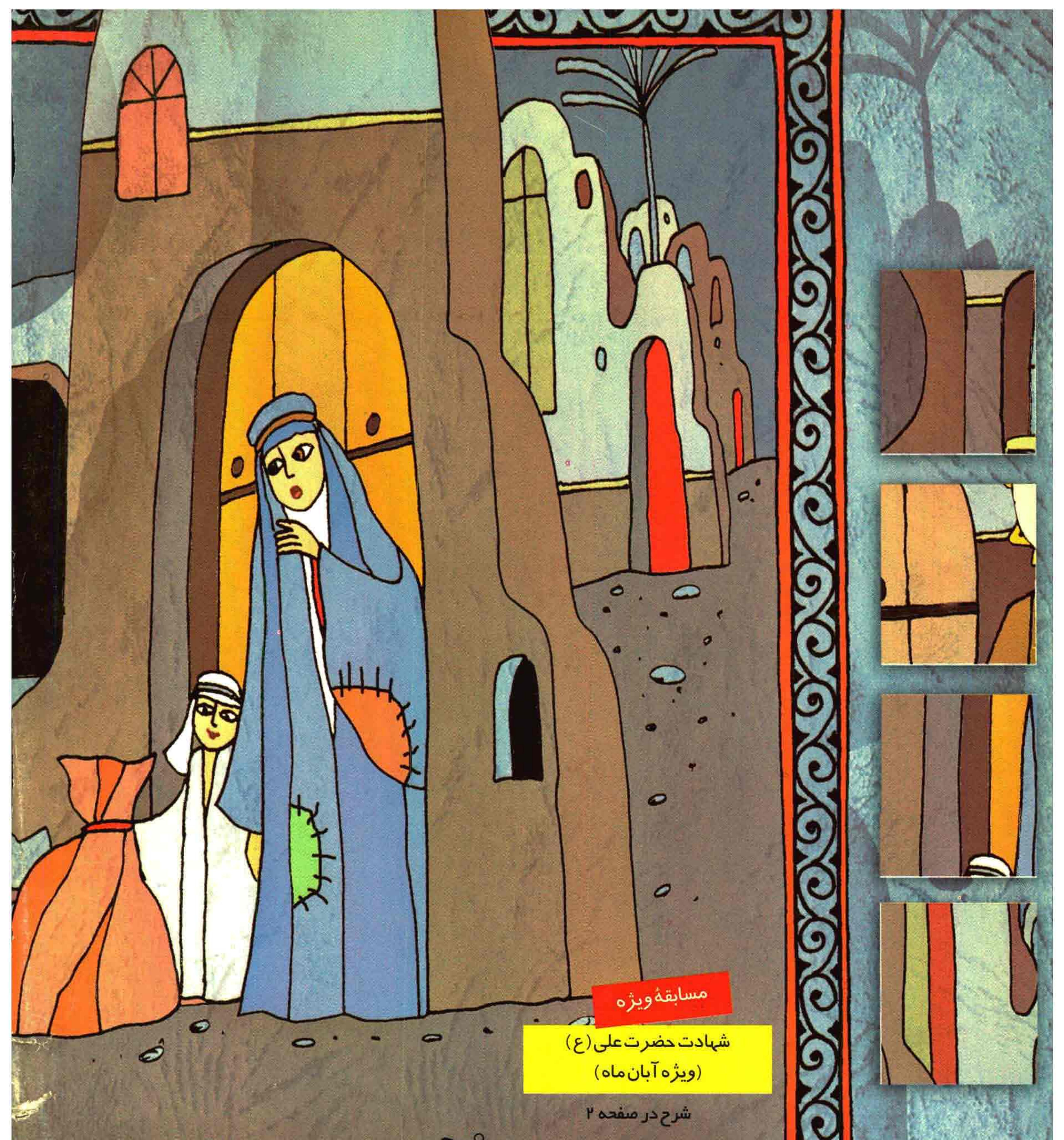
او آرزوی خوشبختی برای
شرک و فیونا می‌کند و ملکه
نیز او را می‌پذیرد.



۱۴۳



پس از آن شرک و فیونا، به دور از توطئه‌های دشمنان زندگی خود را ادامه می‌دهند. جادو نیز باطل می‌شود و همه به شکل اولیه خود درمی‌آیند.



مسابقه ویژه

شهادت حضرت علی (ع)

(ویژه آبان ماه)

شرح در صفحه ۲

